

totfim

Handwritten text in Arabic script, possibly a signature or a short passage, located in the upper right corner of the page. The text is written in dark ink and is somewhat obscured by a dark, circular ink smudge or stamp in the center.



عوارض خارجیه از شناختن حق و جلّ قبا از ماندن اند هر آینه معبود خود را نیستند پس
کل مولود یولد علی فطرت الاسلام و انما ابواه یهودانه و نصّرانه و مجسیّانه چنانکه مشهور است
که حضرت رسالتی ص ۴۴ از اعراب پرسیدند که بچه دلیل میدانی که عالم الخالق و صانع
و موجود و مدبری هست در جواب گفت که البعده تدل علی البعیر و الرقعة علی الحجر و اثر الا
قدام علی المسیر فسماء ذات ابراج و ارض ذات فجاج لا یدلان علی اللطیف الخبیر و اضعیفه
عجوزه که چرخ میرشت پس بیدند که بچه دلیل میدانی که صانع هست که مدبر عالم است
عجوزه دست اندر و لاب خویش کشید و لاب از حرکت افتاد پس گفت این دو لاب چرخ
بدون مدبر و محرک از کار باز ماند و ساکن گردید چه سنا میشود و لاب آسمانها را
حرکت نماید و هم چنین حضرت خلیل علی نبینا و اله علیه السلام با آنکه در غایت غایت
نموده و احادیث را ندیده و با احدی تکلم نفرموده و اسم دین و مذهب و خالق و مخلوق را نشنیده
بود و قتی که از غایت پرورد آمد در آسمانها تفکر میفرمود فلما جن علیه الليل مرى کوكبا
قال هذا ربی یغی و قتی که شب اخل شد و تاریکی شب و را فرو گرفت ستاره دید گفت
این خدای منست فلما افل قال لا احب الا فلین پس قتی که غروب کرد و زایل شد گفت
من دوست نمیدارم زایل شد ها را فلما رای القمر باز غا قال هذا ربی پس قتی که ماه
دید در حاله که طالع و درخشان بود گفت این خدای منست فلما افل قال لئن لم یهد
ربی لا کون من القوم الضالین پس قتی که زایل شد گفت هرگاه هدایت نکند مرا خدا که هر آینه
البت از کارها و خواهم بود فلما رای الشمس بزرگه قال هذا ربی پس قتی که
آفتاب طالع و درخشان گفت این خدای منست و این بزرگتر است فلما افلت قال یا قوم
اتی بری منّا لشکون پس قتی که زایل شد و غروب نمود گفت ای قوم من بری هستم

از انچه که بنجد اشركي قرار ميدهد اني وجهت وجهي لله فطر السموات والارض حنفا مسلما
 وانا من المشركين بدرسته من متوجه نمودم در خود را بسوگي که خلق کرده است آسمانها و زمين را و حقا
 که من ما بل انما بل بسو حق و مسلم هستم و نبيستم من ان مشركين و جناب قدس الحق در كتاب مجيد اشارة اين
 صفر مايد که ان في خلق السموات والارض واختلاف الليل والنهار الايات والالفاظ بله سبكه و خلق
 آسمانها و زمين و اختلاف شب و روز آينه علامت است از براه صاحب اعقل يا اگر که نظر بآسمانها نمايد
 که بپسندون افراشته و شمس و قمر و ساير الكواكب پراسته و در نشو و نما و نظم اختلاف و در حركات آنها اختلاف
 واقع نيست و همچنين زمان و سيع و جبال قوي و ظلمت شب و نور روز که در چرخها و چرخها
 لا الشمس ينبغي لها ان تدرك القمر ولا الليل سابق النهار وكل في فلك يسبحون قطع ميكند باینکه اين اوضاع
 و اساس بصانع حكيم وجود غني پذيرد و في كل شئ آية تدل على انه واحد و در شان اولي الايات صفر مايد
 الذين يذكرون الله قياما و قعودا و على جنوبهم و يفكرون في خلق السموات والارض ربنا ما خلقت
 هذا باطلا سجات ففنا عذاب النار في صاحب اعقل كسافه اند که خدا ياد مينمايند در حقا
 قيام و قعود و اضطرار و فلك و ميكند در سموات و ارضيان و ميكويند پر و سرکار اينهار الغيوب و بل
 تبارك من شري توان لغو کردن بغير نجاه بدهار از عذاب آتش پس انسانرا واجب است که در هر حال
 در حالت ياد جناب الهی باشد و غفلت ننمايد بکچشم نرون غافل از ان شاه بناش شاید
 که نگاه کند آگاه نباشد و کلمات ايات بسيار و احاديث بيشمار که در آنها موجب فطيل ميباشند
 در صلاح ذکر و متفكرين و در عبادت و با وجود اينها بدم که عوام در حيرت و ضلالت و در
 آباء و اقهارت ياد ميباشند لهذا بطرافات اين بصيانت رسيد که رساله درين باب تاليف نموده
 تا کافه مؤمنان و عامه شيعه از عوام و خواص از آن نصيب کامل و بهره فاضل ببرند شايد اين بنده عا
 بدعا مغفرت ياد نمايند و مستحق گردانيدم از احيوة النفس في حضرة القدس عسى الله ان يهديني الى

الى سبل الرشاد و چون انعام اين رساله و آغاز و انجام اين عجاله بفهمان و اجبه الانعام قهرمانها و بامير
 و دران نهال بوسنا سلطنت آبه نك كلست اعطمت و ثمره شجره شوكت و شكوه بوسنا دولت
 شهر بارجم خدم و شكارده آنزاده كياسره خدم و نوق دولت بهتيم و كل مرسل سلطنت سنيان
 محي اسم الله رب العالمين و مشيد قواعد الطريقه البيضاء حاشي حوزة المسلمين و قار انار السانين
 كعبه الكرم و حرم الشيم و المولى المحرم العبد اليماني و الكركن الاقوي لشرفه سيد المرسلين السلطان
 ابن السلطان ابن السلطان الخافان اي الخافه فان ابن الخافان محمد نقي ميرزا لا نكالت ارباب و ولته فرقة
 و هاتك اعدائه مقومعه و ارام الله تاييده و امداده و اشار نضره و ارفاده و ابدته بالنصر و اجناده و حفظه
 هو و اولاده و سنده و سدد له نظام دولته على ما احببه و امداده و اصيل له بما تقر به عينه معاده و ختم
 له احواله و اعماله بالاستعاده انه سميع الدعاء لطيف الخبير و هو كل شيء قلنا و با الاجابة لمن دعا به
 مبكر و ديد و صورت انعام و سميت انجام پذيرفت خف بركاه خلايق اميدك ان دولت و اقبال
 همراه كوديد اميدك حضرت رب الغزة كه مقبول طبع اشرف و لا ي شهادته آنزاده كود و آن اهلي حضرت
 انزوايد اين مختصر منفع شود بحمد و اله الظاهر و الله الموفق و المعين و اين رساله مشتمل است بر
 و پنج باب و يكخانه و هر باب بخلاف پنج باب مشتمل است بر چند فصل مفصله بدانكه خدائيد اله و
 خود را الغو و عبث و فائده يافريده است نريز كه حق تعالى حكيم است على الاطلاق و ان حكيم فعل الغو
 و بي فائده صادر نميشود و در اين صورت فائده خلقت راجع و عايد است بندگان او و من اسم الله
 نه بسوي و كمال اسم و ريز كه غني مطلق است و محتاج نيست نريز كه كه محتاج بشد حادث و فائده
 ميشود نه قدم و غني و فائده راجع بسوي عباد است كه ايشان از اسعاد تاييد برسانند و اين موقوف
 بر اينكه بندگان خود را تكليف نكند تا ايشان بسبب اين تكليف استحقاق اسعاد ابد را حاصل
 و بدون تكليف مستحق نباشند و اگر حضرت ايريه بدون تكليف حيزي بريند كغور عطا و ارا

فعل الغرض اهد بود و حال آنکه ثابت بود که از حکیم علی الاطلاق فعل لغو سر نمی زند چنانکه در کلام مجید خود
 صفر هاید الحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لارجعون یعنی آیا گمان کرده اید که اینست خیر این
 شما را بی فایده آفریده ایم و بدستی که باز گشت شما بسوی ما نخواهد شد پس وقتی که بندگان خود را خلوق خود
 و نعمت عظمای وجود را با شوا عطا و کرامت فرمود بر بندگان واجب و لازم است که شکر این نعمت عظیم را
 نمایند و شکر نعمت پروردگار عالمیان موقوفست بر شناختن و غراسه تا اینکه بجا نیارند چیزی
 که لایق حضرت و نسبت پس شکر منعم حقیقی موقوفست بر شناختن وی و شناختن وی موقوفست
 بر فکر و نظر در آثار قدرت او و بجا و نظر و فکر در آثار موقوفست بر صحت یعنی اعراض قلبی از خلوق پس
 اول خبر که بر مکلفان واجب و لازم است صحت میباید چنانکه از حضرت امیر المؤمنین و بحسب ^{الدین}
 و سید المرسلین صلوات الله علیه و علیست که فرمودند و قنیک مکلف صحت نمودن و قادر
 بر فکر و نظر میباید پس در این صورت و چیزی واجبست اول صحت و دوم فکر و نظر که بسبب آن معرفت
 خالق اکیه میسر گردد پس هر کس واجب بر ترک نماید واجب دوم را ترک کرده است و هر که واجب
 ترک کرده ترک معرفت پروردگار و وحدانیت و عدل و ترک معرفت پیغمبران او و اوصیاء ^{و خلفای}
 ایشان علیهم السلام لقد الملك المنان نموده و ترک معرفت معاد و رجوع ارواح با جساد کرده و هر که ترک
 مراتب نموده نماید مؤمن بلکه مسلم نباشد و در سلسله کافران و فیه مشرک منسلک و مستحق
 عذاب الیم خواهد بود و مراد از معرفتی که اسلام ببلدک وی تحقق و صورت نیساید اعتقاد
 کردن صانع است غیر مصنوع زیرا که اگر مصنوع باشد احتیاج بهم میرساند صانع دیگر
 الی غیر اینها و این باطلست بضرورت عقل و بدهت عقل پس باید مدبر عالم صانع باشد غیر ^{معنی}
 و مخالف باشد غیر خلوق و هم چنین شناختن صفات ذاتیه صانع تعاشانه که عیان ذات است
 زیرا که اگر غیر باشد لازم میآید تعاد قد ما و تعاد قد ما نیز باطلست چنانکه انسان

صفات افعال صانع جل اسم که افعال او است و صفاتی که جایز نیست بر او بجهت آنکه صفات
 خلق او است و صفاتی که جایز نیست بر افعال او زیرا که صفات افعال خلق او است و چنین
 اعتقاد عدالت صانع بچون زیرا که او است غنی مطلق و غیر محتاج پس ظلم بر بندگ را خور نمیکند
 و او است عالم مطلق و جاهل بجهت نیایشند تا ظلم کنند و اعتقاد نمودن به نبوت خاتم انبیا
 محمد مصطفی ص و نبوت سایر انبیا علیهم السلام زیرا که واسطه اند ما بین خدا و بندگ وی و شناختن
 اوصیاء و خلفای پیغمبران زیرا که ایشانند حافظ شد بعیت پیغمبران و ایشانند حجت خداوند
 عالمیان بر بندگ و اعتقاد کردن بحشر و نشر مکلفین بسو مالک يوم الدين بدلائل و براین
 نه بمقلید آباء و امهات هم چنانکه تفصیل بعد از این مشروحاً مذکور خواهد شد ان شاء الله
 تعالی باب اول در بیان وجود صانع بچون است بدانکه واجب است بر هر مکلفی که بداند
 حوسمانه و تعالی موجود است نه معدوم زیرا که او است آفریننده عالم پس اگر معدوم باشد نمیتواند
 دیگر را بیا فریند و واجب است که اعتقاد نماید بر اینکه صانع جل شأنه باقیست و فنا بر او روا
 زیرا که آثار و اله انگا بر او همیشه انا نانا ناد در تجدد است و آثار خود بخود موجود نمیشود الا
 بسبب مؤثری که او را ایجاد نماید پس تجدد اثر و لالت میکند بر مؤثر چنانکه در رویا چه کلا^{ست}
 و واجب است که اعتقاد نماید که تغیر و تبدل بر او روا نیست بلکه همیشه موجود است و باقی
 و مؤثر است و مرغی خود زیرا که اگر تغیر حال بر او روا باشد مثل سایر مخلوقات متغیر و فانی
 و وجودش از غیری خود خواهد بود پس در این صورت حادث میباشد محتاج به تجدد
 دیگر پس هر وقتیکه آثار را دیدیم بی میبریم بوجود مؤثر سبحانه و تعالی مثل این مثل شمع است
 با نوری و الله المثل الاعلی حادث میگرداند چراغ را می بینیم که بدرود یار تابیده است
 بقیان و جنوم حاصل میکنیم بوجود چراغ و شمع و عین که شمع خاموش کردید بچراغ نور و شمع^{نمیدانند}

باشد

و دلیل بر اینکه همیشه نا فنا حادثات اشعه و نور میباشد و نور و وجود و ظهور همیشه احتیاج بشمع
و چراغ دارد و لحظه استغناء ندارد و آنست که نور موجود نمیشود در حالت انعدام و اطفاء شمع و مفقود
نمیشوند در حالت وجود شمع ^{چنانچه} حال خلق با خالق خود شایع ^{است} و دائم احتیاج بحضرت او دارند
فصل بدانکه واجبست بر هر مکلفی که اعتقاد نماید بآنکه خداوند عالم قدیم است و قدم او
ذاتی است و در هیچ وقتی از اوقات عدم بر وی راه نیافتند و مسبوق بغیر نیست زیرا که اگر قدیم نباشند
حادث خواهند شد بود بجهت آنکه مابین قدم و حدوث واسطه معقول نیست و حال آنکه ثابت
و برهن گردید که حقتلا حادث نیست زیرا که اگر حادث باشد لازم میدارد که حادث داشته باشد
و لیکن اگر قدیم نباشند پس جایز است که وقتی باشد که او معدوم باشد و این مغف لازم دارد که او مختلف
الاحوال ^{باشد} و هر مختلف الاحوال حادث است محتاج بمحدث و موجود و ایضا اگر قدیم نباشد هر ^{یک}
اینه باید مسبوق باشند بغیری که او را ایجاد نماید و ایضا اگر نباشند بذاته لازم میباشد که وجود
او مستفاد از غیر باشد پس در این صورت محتاج میشود تعالی الله عز و جل که اولی کبر و فصل ^{حجبت} و آن
بر هر مکلفی که اعتقاد نماید بآنکه جناب اقدس الهی و داعی و ابدی است از برای آنکه حقتلا واجب الوجود است
لذات بری و جو و اوعین ذات اوست بدون مغایرت مابین وجود و ذات مقدس پس وجوب وجود
بالذات لازم دارد و ابدی و یعنی بعد از آنکه وجود وی واجب از خود ذات مقدس باشد باید همیشه
باشد زیرا که قدیم و ابدی و داعی و اولی بلا اول و آخری بلا آخر بودن بالذات یک چیزند و بیات
هستند و مغایرت ندارند نه در ذات و نه در واقع و نه در مفهوم یعنی تعالی عین قدیم
و معنای و ابدی و داعی یک چیز است و مفهوم همه ذات بحت است و اگر چنان نباشد لازم میباشد
که خواص مجاز و لغات متعدد و مختلف باشد و هر که چنان باشد حادث میباشد و اما اختلاف
صفات بحسب مفهوم لفظی و بادی امر و ظاهر استعمال از جهت تفهیم علوم است و الا مقصود از این

الفاظ متعدده و مختلفه نیست نیست مکرر معنی و مفهوم واحد و اگر چنین نباشد لازم میآید
کثرت و اختلاف ذات پاک و این معنی مستلزم حدوث ذات است پس بناء علی هذا مقصود
الیهیکه وجوب وجود مستلزم دوامست مجرد عبارت است از برای تفهیم و تفهیم و تعلیم و علم
والآمنه مقصود از هر یک از این الفاظ عینی همانست که از لفظ دیگر آمده شده است و اگر چنین
باشد لازم میآید انصاف ذات مقدس بصفا مختلفه متعدده که مستلزم حدوث است
تعارض ذلك علو اکبر **فصل** بدانکه واجب است که مکلف اعتقاد نماید بآنکه حق تعالی
حی است زیرا که اوست خالق حیوة و احیاء و عقل محال میداند که کسی حیوة و احیاء را خلق
کند و حال آنکه حیوة نداشته باشد پس فتنه ملا حظہ مصنوعات او نمودیم حیوة و احیاء را
دیدیم و آنکه نستیم که او حی است و چون خالق بچون قدیم است پس باید که حیوة او بتبارک و تعالی
نیز قدیم باشد زیرا که اگر حادث باشد لازم میآید که پیش از ایجاد حیوة حی نباشد و نش
مستفاد از غیر باشد و این حال مخلوقات نیست نه خالق ^{خالق} خلق پس میباید حیوة ذات نیز قدیم
باشد و در این صورت حیوة ذات یا عین ذات است یا غیر او اگر غیر ذات باشد ولو فرضاً
و مفهوم معتددها لازم میآید و تعدد قدها باطل است هم چنانکه گذشت و در دلیل خود
مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی پس باید که عین ذات پاک باشد زیرا که واسطه طایین عین
ذات بودن حیوة و غیر ذات بودن او نیست پس فتنه که تعدد باطل شد و حد ثابت میشود
فصل واجب است بر مکلف که اعتقاد نماید بر آنکه خدا باقدس جل جلاله عالم است نه جاهل
زیرا که اوست خالق علم و علما و کسی که عالم نباشد نمیتواند که علم و عالم را خلق نماید و از برای
آنکه حق تعالی اشیا را خلق نموده در نهایت استحکام و نظام موافق نهلیه حکمت و غایه استقامت
و کسی که عالم نباشد چه طور میتواند که این همه اشیا را محکم متقن جاریه بر وفق حکمت بالغه ^{استقامت}

عاده را خلق نماید بدانکه علم خداوند عالم بر دو قسم است قدیم است و حادث اما علم قدیم و تعالی شان
 عین ذات اوست یعنی تفاوتی و بی علم قدیم و ذات مقدس نیست نه در مرتبه و نه در مفهوم
 و نه در واقع و نه در اعتبار و این علم ذاتی که عین ذات است قدیم است زیرا که اگر حادث باشد
 لازم می آید که ذات مقدس پیش از ایجاد و احداث این علم خالی از علم و جاهل بوده باشد و اگر
 این علم غیر ذات مقدس باشد بقدر قدما لازم آید و این نیز باطل است و اما علم حادث ^{و غیر}
 حادث است بحادث معلوم نه قبل از حصول معلوم زیرا که اگر پیشتر معلوم بوده باشد علم نخوا
 بود زیرا که شرط تعقل و تحقق علم حادث مطابق بودن اوست با معلوم پس اگر معلوم موجود
 نباشد مطابقه شرط علم حادث است نخواهد بود یا مقدر بودن اوست با معلوم پس اگر
 معلوم نباشد اقرار آن که شرط اوست حاصل نخواهد شد یا وقوع اوست بر معلوم و قبل از وجود ^{معلوم}
 و وقوع صورت نمی پذیرد بدانکه علم حادث فعل و از جمله افعال و مخلوقات است لیکن او را
 علم خداوند تعالی نامیدیم از برای تبعیت ائمه هدی و از جهت پیرای نمودن بکتاب الله که میفرماید علیها
 رب فی کتاب لا یضل ربی و لا ینسی یعنی علم آنها در نزد پروردگار منست هر کتابی و کم نمیکند
 خدای من و فراموش نمینماید و ایضا میفرماید قل علما ما تنقص الارض منهن و عندنا کتاب حفیظ
 یعنی تحقیق دانسته ایم ما آنچه را که ناقص کرده است زمین از ایشان یعنی از جسد ایشان که پوسیده
 و در نزد ما است کتاب حفظ کننده فصل واجبست بر مکلف که اعتقاد نماید بآنکه خداوند
 عز و جل قادر است بر آنکه اوست غنی مطلق و هر چه غیر اوست محتاج است بسوئی که در هر چیز بحال آنکه
 وجود غیر او موقوفست بر فعل او زیرا که وجود غیر او از خود نمیباشد و اگر چنین باشد لازم آید
 استغنائی وی از و غراسمه و از جهت آنکه او قادر است عطا فرموده بهر چیز هر چیزی را که از او سبحانه
 سؤال نموده اند بزیان استعداد و قابلیت خودشان و هرگاه قادر نبود هر این عطا نمیکرد و هر چیز

خلقت او را از برای آنکه در این صورت عاجز می باشد از جمیع یا بعضی محتاج او و هر چه
 محتاج است بسوفا در هر محتاج حادث است لما عن ذلك و واجبست که اعتقاد نماید
 بآنکه حقیقتا محتاجان است بجهت آنکه اوست خالق اختیار و مختار و کسی که مختار نباشد مختار
 از صادر غلیشود و بسبب آنکه مؤخر نمود بعضی مخلوقات خود و مقدم فرموده برخی دیگر را
 بآنکه قادر بود بر بنا خیر مقدم و تقدیم مؤخر زیرا که نسبت ذات بآیات و بسوفا و مسوفا
 پس هرگاه موجب باشد نه مختار و مختلف نمیکند از وجهی بآیات فصل واجبست بر مکلف که
 اعتقاد نماید بآنکه خداوند عالم عالمست بر معلوم و قادر است بر مقدم و مؤخر زیرا که نسبت
 جمیع معلومات و مخلوقات به محتاج بودن بسوفا و غراسه یکسان است و غنی است از غیر خود
 پس اولی نیست چیزی از چیزی دیگر پس هرگاه عالم و قادر باشد چیزی درون چیزی مختلف باشد
 او با شیا و هر مختلف احوال و النسبیه حادث است و متغیر لما الله عز وجل فصل
 واجبست بر هر مکلف که اعتقاد نماید بآنکه خداوند عالم سميع است بدون آلت زیرا که
 غیر و مذقوم است با بر او و صادر است از صنع او یا بالذات بدون واسطه یا بواسطه و از جمله
 سوای اوست مسموعا و سواها ضارند و رنزد و غرض از آنکه در طاعتی جل جلاله که برپا نموده است
 آن طاعت را بقیومیت امر و فعل خود همچنانکه میفرماید و اسر و قولکم و اجهر و به آنکه علم بذات
 الهی و ریغی خواه آهسته کنید سخن خود تا نرا یا بلند نماید و برادرستی که خداوند عالم
 عالمست بخاطر آنکه در سینهها است الا يعلم من خلق پس شنید و او مسموعا و عبا است
 از خضوع و رنزد و علم او عز و جل بر آنها طور است که آنها بر آنطور هستند نه حصول آنها
 با و بواسطه آلت زیرا که اگر بسبب اسباب باشد هر آینه محتاج خواهد بود بسوفا و سبب و سبب
 مسموعا و حال آنکه ثابت شد که اوست غنی مطلق و حصول مسموعا برای او بجز حضور آنها

در نزد وی در حالیکه آنها فاعند با مر او والا لازم میاید تقوم آنها بخود بدون امر خدا و این
 بدی البطلان است و این ^{حضور علم} ~~حضور~~ است و اما سمع قدیم و کسیر آن عین ذات اوست
 و احاطه آن سمع ذاتی باشیاء در امکان آنهاست نه در حرات زیرا که در ذات باشند لازم
 میاید که ذات محل حوادث باشد و واجبست که اعتقاد نماید بآنکه بصیرست بدون ^{الذات} ~~الذات~~
 بدان طریق که در بیان سمع مذکور شد و سمع و بصر قدیم عین ذاتند بدون تعدد مگر لفظ
 چنانکه در علم گذشت زیرا که سمع و بصر و علم یک چیز است اما متعلق آنها متعدد است زیرا
 که مسموع اصوات است و مبصر الوان و اعراض و معلوم شیاء موجوده است فصل و جلد
 بر مکتف که اعتقاد نماید بآنکه خداوند عالمیان واحد است و شریکی ندارد زیرا که اوست
 کامل مطلق و غنی مطلق و هر چه جزاوست محتاج است باو پس اوست متفرد بالو هیئت و هر گاه
 فرض شود باو شریک دیگر باید آن شریک از او مستغنی باشد و الا خدا نخواهد بود پس در این
 صورت از تو سوال میکنم که اگر آن شریک محتاج باشد بکسر خدا یتعالی ربوبیت و الو هیئت
 و غنای وی بوجه اکل و اتم خواهد بود یا اگر محتاج نباشد از جمله بدیهیات است که اگر محتاج
 باشد باو تعار بوبیت وی اکل خواهد بود از آنکه آن شریک باو محتاج نباشد زیرا که عدم
 احتیاج شریک بوی مستلزم نقص کمال اوست و نقص مستلزم حدوث است و دیگر اگر شریکی
 داشت باشد در انزلیت خود باید مابین او و شریک اش فرجه باشد قدیم ناد و ثبت متحقق
 بشود پس فرض اتینیت مستلزم ^{سکون} ~~سکون~~ است و در این صورت سه قدیم میشود باد و خدا ^{پس}
 مستلزم پنج خدا میشود و پنج مستلزم نه میشود و نه مستلزم هفت خدا میشود و همچنین
 غیر الزماتیه و این باطلست و دیگر اگر شریک در ربوبیت و انزلیت خود داشته باشد پس باید
 که هر دو شریک باشند در چیزی و هر یک تمیزها بدان شریک خود بخوری و این مستلزم ترکیب ^{است} ~~است~~

از فایده الاشتراك و مابه الامتیان و هرگز یکجا دانسته و دیگر اگر شرک داشته باشد باید که مصنوعا
هر یک از مصنوعات دیگری تمیز یابد و الاشتراك ثابت نمیشود و دیگر اگر شرک داشته باشد هر یک
اقتضای علو و بزرگی بر دیگری مینماید و الاخذ آنچه بود همچنانکه در کلام مجید خود میفرماید اذنا
لذهب کل الیه بخلق و لعلی بعضهم علی بعض یغفر لکم ذنوبکم و او شرک داشته باشد در آنوقت صبر و یغفر غفلت
میکند هر خدا با مخلوق خود و هر آینه علو و بزرگی مینماید بعضی ایشان بر بعضی بدانکه حق سبحانه و تعالی
واحد است در چهار مرتبه و در هر یک از برای او نیست اول و احد است در مرتبه ذات
و شرکی ندارد همچنانکه در قرآن مجید میفرماید لا یخضع لله الا من اراد و لا یستغنی عن الله احد یغفر ذنوب
فرا نگیرد اینست خیر آن نیست آن خدا نیست یکتا دوّم واحد است در مرتبه صفات لیس کثیر
شع و هو السميع البصیر بیتم واحد است در صنع خود هذا خلق الله فارقی ما ذلک الله من ذلک
یغفر اینست مخلوق خدا پس بنماید بمن که چه چیز خلق کرده آنها که غیر او هستند چهارم واحد است
و شرکی ندارد در عبادت یعنی واجبست بر بندگان او که او را عبادت نمایند و غیره اشتراک او
نمایند در عبادت فن کان یرجو لقا ربّه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعباده ربّه احد پس هر کس
امید دارد لقای پروردگار خود را پس باید عمل نماید عمل صالح و شرک نکند بعبادت پروردگار خود
احد پس افضل بر هر محکمی واجبست که اعتقاد نماید بآنکه خالق و رزق او و مددک است یعنی محیط
و مسلط است بر جمیع اشیا و این صفت در حقیقت عن علم و قدرت است و حق سبحانه
و تعالی خود را باین صفت وصف نموده چنانکه میفرماید و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخفیر
بیر لطیف انوار است بسو قدرت و خیر انشاده است بسو علم و این ادراک قلم عین ذات اوست
مثل علم و قدرت و اما ادراک مقلان بحوادث از صفات افعال اوست بعد از آنکه این مطلب
فرمودی بدان که چنانچه سالی در ازل یغفر در مرتبه ذات عالمست و حال آنکه معلی و مجید است

در آن مرتبه مدرك است و حال آنكه درك شده نيست اينست احكام جميع صفات مقدس
 زيرا كه اين صفات عین ذاتند بدون مغایرت **فصل** واجبست بر هر مكلف كه از عا و اعتقا
 نماید بآنكه حقتعالی مرید است زیرا كه او سبحانه خود را باین صفت وصف فرموده پس وقتی كه بوا
 جدان خود یافتیم كه اراده نمیشود مگر آنكه مراد با او میباشد زیرا كه اراده منفك از اراده نمیشود و آنست
 كه وصف كرده است او ذات خود را بآن صفت بواسطه فعل خود و این دلیل وجدانی دلالت
 میکند بآنكه اراده از صفات افعال است و اگر از صفات ذات بود هر آنكه عین ذات بود زیرا كه تعدد
 در ذات نیست و در این صورت جایز نبود نفی كردن آن بجهت آنكه در وقتی كه او عین ذات باشد
 یا از صفات ذات نفی كردن او نفی ذات است با وجود آنكه حقتعالی ذات مقدس خود را نفی اراده
 وصف فرموده كه اولئك الذين لم يرعوا الله ان يظهروا قلوبهم بغية انهم كاساني هستنكه اراده نكوده است
 حقتعالی اظهار قلوب ایشان را پس هرگاه اراده عین ذات بود هر آنكه نفی اراده مستلزم نفی ذات بود و لیکن
 هر صفتی كه جناب اقدس الهی با او و با ضد او و موصوف میباشد از صفات افعال است زیرا كه افعال
 و صفات افعال را ضد میباشد و هر صفتی كه حقتعالی با او و ضد او موصوف میباشد پس آن
 صفت از صفات ذات است زیرا كه ذات را ضدی نیست اما اوله مثل اراده و كراهت پس میتوان گفت
 كه خدا مرید است و كاره پس اینها از صفات افعال است و اما دوم مثل علم و قدرت پس نمیتوان
 گفت كه خدا عالم است و جاهل و قادر است و عاجز پس اینها از صفات ذات است پس قایل بودیم بآنكه
 اراده موافق مذهب اهل بیت علم است و بحدوث او منعقد است اجماع ایشان و اوست مذهب
 خو و صواب پس معلوم شد كه اراده فعل اوست و كراهت صفت فعل او چنانكه حقتعالی صفا
 و لیکن كه الله انبعأهم في خلد انجوا هذا نبغات انما ابر جهاد **فصل** واجبست بر هر مكلف
 كه اعتقاد نماید بآنكه جناب الهی متكلم است زیرا كه او وصف فرموده است خود را باین صفت

که و کلام الله موسی کلیم پس و فنی که یافتیم که جنات الله سلطانی حکیم است و خطا بنمیکند مخاطبین را
 بچیزی که نشناسند و مانعیدانم و نمیفهمیم از کلام مکر حروف و اصوات مسموعه منتظمه مرکبه
 و کلمات اهل لغت اجماع دارند بر آنکه نیست معنی کلام الا حروف و اصوات مؤلفه مرکبه منتظمه متجدده
 منقطع و دیدیم که جنات الله سلطانی خود را باین صفت وصف نموده یقین و جزم نمودیم بآنکه انصاف
 ذات مقدس باین بواسطه فعلی اوست ایجاد مینماید و در هر چیزی که میخواهد از مخلوقات
 خویش از حیوان و نبات و شجر و حجر و حادث است زیرا که مرکب است و هر مرکب حادث است
 و بدلیل قول حق تعالی که صیقل یابد ما یا یتلهم من ذکر من رجعهم محدث یعنی عی آید بر نشان
 از ذکر و کلام که محدث است ^{از خدای} و فصل واجبست بر هر مکلفی که ایمان آورد بآنکه حق تعالی
 مثلی و نظری و شبیهی نیست پس بنا بر علی هذا جسم و عرض و جوهر و مرکب و مختلف در چیزی
 و جهتی نیست زیرا که اینها صفات مخلوقات است و بر خالق و انبیا شدا ما عدم مثل و شبیه مراد
 برای آنکه اگر شبیه داشته باشد هر این آن شریک است او خواهد بود در صفات ثبوتیه و سلبیه مستلزم
 نقص است در ذات او و تعالی زیرا که عدم النظیر اکمل است از واجدان و وجود نقص در ذاتی مقتضی
 زیاده است و هر کس که چنین باشد متغیر است یا ممکن التغییر و هر متغیر ممکن التغییر حادث است و نه قدیم
 و اما جسم نبودن او زیرا که جسم مرکب است و محتاج با جزا و محل و هر محتاج حادث است و مصنوع
 و اما عرض نبودن او زیرا که عرض در قیام و تحقق محتاج است بجل از جسم و جوهر و مستغنی از آنها
 نمیشود و هر محتاج حادث است و مصنوع و اما جوهر نبودن او زیرا که جوهر بودن خواه جوهر
 فرد باشد بنا بر قول کسی که او را بنحو بنویسند و آن عبارتست از نقطه که قابل قسمت نباشد نه در طول
 و نه در عرض و نه در عمق و خواه خط و آن عبارتست از چیزی که قابل قسمت باشند طولاً و خواه سطح
 و آن چیزی است که قابل قسمت باشند طولاً و عرضاً و خواه جسم و آن چیزی است که قابل قسمت

باشد طولاً و عرضاً و عمقاً مستلزم احتیاجست بسوی محل چنانکه گذشت و لازم این افتاده است
 حرکت کردن با انتقال از آن محل با سکون بیک نمودن در آن محل و همه اینها حادث است بمبداً
 مگر در حادث و اما مرکب نبودن از اجزا که مرکب محتاجست بسوی اجزای خود و هر محتاج محتاج
 است و اما مختلف نبودن از اجزای آنکه اختلاف هر مختلف یا بسبب تباين اجزای اوست یا بجهت
 تعاندن احوال ذات او و هر دو موجب ترکیب که مقتضی حدوث است و اما در چنین نبودن و تعالی از برای
 آنکه کسی که در چیزی است مشابه او و از جنس اوست و هر که چنین باشد حادث است و دیگر اگر قرار گرفته
 است در آن مکان پس ساکن است و اگر قرار گرفته بلکه مستقل است از او پس متحرک است و هر که چنین باشد
 حادث است زیرا که هر یک از اینها مستلزم مسبقیت است و اما آنکه در چیزی نیست زیرا که کسی که در چیزی است
 لازم است بر او سکون یا حرکت و حواست و متحد بد و محصور در بعضی و در بعضی و ایضا مقتضی خالی بودن
 جهتی است که غیر جهت جامع است از دو مستلزم اشتغال اوست بر جهت که او عن شانه در اوست و هر کس
 که بر واحد مذکور است لازم آید حادث خواهد بود و فصل واجب است که مکلف از عان و اعتقاد نماید
 بر آنکه قضیه تعالی در چیزی نیست و چیزی در او نیست و نه از چیزی است و نه از او است چیزی
 و نه بر چیزی نیست و نه چیزی بر او است و نه بالای چیزی نیست و نه زیر چیزی و نسبت داده نمیشود
 بسوی چیزی و نسبت داده نمیشود بسوی او چیزی زیرا که همه این صفات حادث است اما آنکه در چیزی
 نیست زیرا که اگر در چیزی باشد محصور میشود و محصوریت صفت حادث است و دیگر با مکتب نموده در
 پس ساکن است و الا مستقل خواهد بود پس متحرک است و اما آنکه چیزی در او نیست زیرا که در این حکام یا
 حادث است یا قدیم و علی ای تقدیر لازم می آید اشتغال ذات بغير خود و هر که مشغول است بغير حادث
 است و اما آنکه از چیزی نیست زیرا که اگر از چیزی باشد جزو آن چیز خواهد بود پس مولود و حادث
 خواهد بود و اما آنکه نیست از او چیزی زیرا که اگر چنین بوده باشد والد و حادث خواهد

بود و اما آنکه نسبت از او چیزی زیرا که اگر چنین بوده باشد والد و حادث خواهد بود^۱

و اما آنکه بر چیزی نسبت زیرا که اگر چنین بوده باشد هر آنکه آن چیز حامل او نخواهد بود و اما^۲

فوق بودن او مثل بودن است در چیزی و كذلك تحت بودن او مثل بودن چیزی است در او

و اما بطلان نسبت چیزی با و نسبت او به چیزی از برای آنکه نسبت مطلقا مستلزم افترا^۳

که ممتنع است از ازل و از صفات مصنوعا و مخلوقات فصل واجب است از همان کردن با آنکه

خدا تعالی حاول نمی کند در چیزی و متحد نمیشود به چیزی و اما بطلان حاکم بجهت آنکه حاول

عبارت از قیام موجودی به وجود دیگری بر سبیل تبعیت مثل قیام اعراض با جسم

یا بر سبیل ظهور مثل قیام ارواح با جسام پس اگر حق تعالی چنین باشد هر آنکه محتاج خواهد بود

بسوی او و با او منقوم و محقق خواهد شد و هر که چنین باشد حادث است نه قدیم و

اما بطلان اتحاد بجهت آنکه اتحاد با ممتنع الحصول است اگر تفسیر بشود بصیرتیه و در چیزی

موجود یک چیز بد و نه نهاده و نقصا و انفعال یکی از آن دو چیز و این ممتنع الوجود^۴

پس چگونه موصوفه میشود بآن و جوب حق با ممتنع است در حق واجب اگر تفسیر بشود

بگردیدن چیزی به چیزی یکی با انقلاب یا استحاله پس این اتحاد اگر ممکن باشد در ممکنات

امکن در حق واجب ممتنع است و محال زیرا که این مستلزم انتقال است از حالی به حالی و نقصا

از حال خود مستقل نمیکرد و هر که متحول و منتقل است حادث است فصل واجب است این

آوردن بآنکه محال است دیدن حق تعالی در دنیا و در آخرت زیرا که مراد از رؤیت اکی

رؤیت قلبی باشد و مراد از رؤیت ذات بحت پس باطل است و بر خدای تعالی روان نیست

زیرا که ذات بحت را درک نمیتواند بصیر و نمیکرد دبه پیرا مون پرده های عظمت او پس

درک نمی کند ذات او را مگر ذات او را مراد از رؤیت آیات و آثار و افعال او باشد پس^۵

آنکه چیزی بر او نیست

زیرا که اگر چنین باشد هر آنکه

آن چیز عالیه و بلند تر و افرا

از او خواهد بود

درك می نماید آیات و آثار را زیرا که تجلی فرموده است بقلوب بعضی خود پس ^{مستند} میسند
 دلیل و ادواکر مراد از رؤیت رؤیت بصریحه باشد پس درك نمکنند و را چشمها و او درك
 می کند بصار را زیرا ادراك بصیر مرادها را موقوف است بر اینکه مرئی مقابل بصیر باشد یا
 در حکم مقابل مثل رؤیت بسبب آنکه موقوف است بر اینکه مرئی ^{بعده} قریب نباشد در حد
 افراط و مستنیر بوده باشد و در جهت بوده باشد و حقیقتا جل شانہ معزول نیست از چیزی
 پس مقابل چیزی نیست و در حکم مقابل هم نیست و نیست دور و نزدیک بلکه دور است
 از هر چیزی و نزدیکتر است از هر چیزی پس دوری و نزدیکی و فوق و اخراط است و غیر
 متناهی است و مستنیر از غیب و در او نیست تا ذات مقدس او مدرك باشد بلکه ظهور
 و تجلی او محو نماید ماسوای او پس هر گاه تجلی نماید غیب خود را محوی نماید و اگر تجلی
 نماید قادر نمی شود احدی بر دیدن او و نیست در جهت تا محصور شده باشد در او
 پس رؤیت مکرر نیست زیرا که شرط رؤیت بر او جاری نمیشود و از برای آنکه ماسوای
 او در دنیا و آخرت در امکانست و کسی که در امکانست درك نمی نماید کسی را که در ازل
 است پس صحیح نیست رؤیت او نه در دنیا و نه در آخرت فضل واجب است بر هر مکلفی
 که اذعان نماید بر آنکه حقیقتا و تعالی درك نمیشود بجواسی ظاهره که عبارت از سمع
 و بصر و ذوق و ششم و لمس باشد و بجواسی باطنه که حس مشترک و خیال و قوه متفکره
 و واهمه و حافظه باشد زیرا که حق عز و جل بچیزی از آنها شبیه و مجانس نیست
 و هر چند درك می کند شبیه و مجانس خویش را هم چنانکه امیر المؤمنین و ^{خلیفه} سید المومنین
 صلوات الله علیه میفرماید انما اتخذ الادوات انفسها و تشبه الالات الى نظائرها یعنی آن
 خدایان نیست اتخذ بد می کند انسابا نفس خود را و اشارت می نماید الالات بسوی مجانس خود

و حق تعالی میفرماید لاند که الابصار و هوید و الابصار و ابصار میفرماید لا یحیطون
و دیگر از برای آنکه حواس ظاهره و باطنه درک مینمایند چیزی را که محدود و مکلف و مقصور
و متمیز باشد و حال آنکه حقیقت و علائقی و صورت و متمیزی ندارد تعالی الله عز و جل خلقه
علو اکبر را به دویم در اثبات عدل است بدانکه واجب است بر مکلف که اعتقاد نماید بر آنکه
صانع و مدبر عالم عادل است در افعال منوطه بر مکلفین در داد تکلیف از او امر و نواهی و در را
جزا از ثواب و عتاب و عدل در لغت ضد جور میباشد که عبارت از تساوی باشد پس افعال
خداوند ذوالجلال تعلق میکند به مکلفین در دنیا بر سبیل عدل یعنی تکلیف نمی کند ایشانرا مگر
بچیزی که بتوانند و در او باشد صلاح ایشان بطوری که جزای ایستادن زیاده تر باشد از ترک
تکلیف در طاعت و بقدر فعل مکلف باشد در معصیت تا فایده تکلیف و خلقت ایشان
بعمل آید و چونکه حقیقتا و تعالی عنی مطلق است و غیر محتاج فایده تکلیف راجع است بسوی
عباده بسوی وی و نظر بر آنکه حضرت خالق بخون جل جلاله اجل و ارفع است از احوال و اوصاف
بندگان و عبادت او تفضل و احسان بر بندگان و غضب او عین عدل و تساویست بر ایشان
پس نیست غضب او بر عاصیان از جهت عصبانیت ایشان و تسفی قلب از آنها هم چنانکه عادت مخلوقات
اوست بلکه غضب او در حقیقت عبارتست از ایجاد سبب بتسبیب سبب پس خود معصیت
در حقیقت سبب تمام است از برای ایجاد عذاب مخصوص بآن پس حقیقتا و تعالی ایجاد مینماید
عذاب را بمقتضای آن معصیت مگر آنکه عفو فرماید زیرا که عفو او مانع اقتضای این مقتضی
است و اگر عفو او مانع نبود سببیت معصیت تمام بود پس خلق مینماید حقیقتا و تعالی
معصیت عقوبت را و اوست حقیقت غضب وی نه مثل غضب خلق که از غلبان و هیجان
دم قلب است که ناشی میشود از او و انتقام از برای تسفی قلب زیرا که او منزله است از صفات خلق

اما حکم افعال اختیاریه عبادوی تعالی شانه که در حیطه قدرت و امکان ایشانست که
 او را وضد او را بکنند صادر است از ایشان با قدر خداوند عالمیان تفصیل این جمال و تبیین این
 مقال آنست که جمیع اشیا از جمیع مخلوقات از ذوات و صفات افعال متقوم و چیزند بامر او سجا
 پس هیچ چیز از آنها مستقل نیستند بذات و افعال خودشان و چونکه او سجا فاعله بوده است
 از بندگان خود اطاعت و بندگی و امتثال امر وی ^{او را اطاعت و امتثال امر} موقوف است بر ممکن بودن ایشان از ترک
 طاعت پس فعل عباد نیست مگر با اختیار خودشان زیرا که حق سجا و تعالی خلق نموده است بندگان
 خود را از نور و ظلمت و ممکن نموده است ایشان را از طاعت و معصیت پس بنده و افعال و قایل
 است بامر او سجا نه پس او معدوم است و چیز نیست مگر با امر خدا الیکن فاعل فعل خود میباشد
 بدون آنکه حق جل و علا در فعل او شریک باشد پس هر که بگوید که خدای تعالی فاعل فعل
 است از خبر و شریک و بنده را مدخلیت و سببیت در هیچ یک از افعال خود بلکه حضرت تا نزد فاعل
 فعل بندگان و سبب افعال ایشانست هم چنانکه اوست خالق عباد اوست خالق افعال ایشان
 چنانکه اشاعره گفته اند پس بتحقیق نسبت داده است حق تعالی را بظلم و او را ظالم و انست
 زیرا که لازم کلام و اعتقاد ایشان آنست که بندگان خود را مجبور نموده است بر معاصی و عباد
 نموده است ایشان را بسبب معاصی و اینها هر که بگوید که بنده خود فاعل فعل خود میباشد ^{ون}
 مدخلیت غیر وی در فعلی از افعال و اگر چنان نبوده باشد مستحق ثواب و عقاب ^{بلکه او مستقل است بر فعل خود و نیست او را مانع از فعل او}
 بود چنانکه موقوفه معتزله گفته اند پس بتحقیق عزل نموده است حق تعالی را از مملکت
 و سلطان خود و هر دو طایفه خارجند از طریق حق و صراط مستقیم طایفه اولی در افراط و
 طایفه ثانیه در تقصیر مقیم میباشند و حق و صواب در این باب قایل شد ^{بیک} نشاء و ط
 همچنانکه ما همام معفرین محمد علیهما السلام فرموده است لاجبر و لا تفویض بل امر بین یزین

یعنی هر نیست بدین طرفی که بگوید گویند که خالق مختار بندگان خود را بر معاصی
 اجبا فرموده زیرا که اگر چنان باشد جایز نیست بر او که ایشان را عذاب نماید بجهت عصیان
 ایشان و اگر عذاب نماید هر آینه ظالم خواهد بود و ما رتک بظلام للعبد ولا تقویر
 یعنی تقویض هم نیست بطوری که گویند گویند که تقویض نموده است رب العباد امر را
 بر عباد و او را امری و مدخلت در امر و فعل ایشان نیست زیرا که اگر چنان باشد هر آینه
 اتفاق یافتند در ملک او چیزی که مقتدر نفرموده است پس معزول خواهد شد از
 ملک و سلطان خود بل مرینا مرینا بلکه امر نیست میان دو امر یعنی عبد فاعل است ^{فعل}
 خود را بر سبیل اختیار بدو و اگر او اجبا لیکن بنقد خدا که ساری و جاریست در فعل ^{عبد}
 پس بدو و فعل عبد تمام نمیشود و بعمل نمی آید بیان این تفصیل آنست که ^{نعم} حقیقتا
 و تعالی حافظ عبد و فعل اوست زیرا که بدو ^{حفظ} و فعل او و افعال او موجود نمیشود پس
 مادامیکه حقیقتا حافظ بقای او و حافظ افعال اوست و افعال او شیء است و موجود
 و اوست فاعل بالاستقلال بدو و مشارکت با خدا تعالی پس معنی اینکه عبد فاعل فعل
 خود میباشد با عانت و سببیت خدا تعالی نه بدو و نه خدا و نه مشارکت و همانست
 که مذکور شد بدان بدین مسئله را همی است ظلماتی و در باب نیست عمیق و فہید
 این مسئله در نهایت صعوبت است پس تدبیر و تاویل بکن در اینکه مذکور نمودیم زیرا که
 غیر آنچه مذکور شد با حیرت است با تقویض و اینست معنی عدل در افعال عباد پس ^{مگر}
 معصیت نمائند با اختیار خود شالست و بموافقت قدر و اگر میخواهند طاعت
 مینمودند پس وقتی که اختیار معصیت نمودند لازم معصیت را که عقاب ^{شد} بوده
 بر ایشان جاری گردانند و بر ایشان ظلم نموده است زیرا که اقدام نمودند بر معصیت ^{بدون}

درك می نماید آیات و آثار او را زیرا که تجلی فرموده است بقلوب بعضی خود پس ^{مستند} میسند
 دلیل و ادواکر مراد از رؤیت رؤیت بصیرت باشد پس درك می کنند و را چشمها و او را
 می کنند بصار را زیرا ادراك بصیر مرادها موقوف است بر اینکه مرئی مقابل بصیر باشد یا
 در حکم مقابل مثل رؤیت بسبب آنکه موقوف است بر اینکه مرئی ^{بعید} قریب نباشد در حد
 افراط و مستنیر بوده باشد و در جهت بوده باشد و حق تعالی جل شانہ معزول نیست از چیزی
 پس مقابل چیزی نیست و در حکم مقابل هم نیست و نیست دور و نزدیک بلکه دور ^{است} است
 از هر چیزی و نزدیکتر است از هر چیزی پس دوری و نزدیکی و فوق و افراط است و غیر
 منافی است و مستنیر از غیر و در او نیست تا ذات مقدس او مدرك باشد بلکه ظهور
 و تجلی او محو نماید ماسوای او پس هر گاه تجلی نماید غیر خود را محوی نماید و اگر تجلی
 نماید قادر نمی شود احدی بر دیدن او و نیست در جهت تا محصور شده باشد در او
 پس رؤیت مکرر نیست زیرا که شرط رؤیت بر او جاری نمیشود و از برای آنکه ماسوای
 او در دنیا و آخرت در امکانست و کسی که در امکانست درك نمی نماید کسی را که در ازل
 است پس صحیح نیست رؤیت او نه در دنیا و نه در آخرت فضل واجب است بر هر مکلفی
 که از عیان نماید بر آنکه حق سبحانه و تعالی درك نمیشود بجوانش ظاهر که عبارت از سبع
 و بصیر و ذوق و شمع و لمس باشد و بجوانش باطنه که حس مشترک و خیال و قوه متصرفه
 و واهمه و حافظه باشد زیرا که حق عز و جل بجزئی از آنها شبیه و مجاس نیست
 و هر چند درك می کند شبیه و مجاس خویش را هم چنانکه امیر المؤمنین و ^{خلیفه} هدایت
 صلوات الله علیه می نماید انما تحل الادوات انفسها و تشیر الالات الى نظایرها یعنی این
 جز این نیست تحل بد می کند اسبابا نفس خود را و اشاره می نماید آلات بسوی مجاس خود

و حق تعالی میفرماید لاند که الابصا وهوبد وک الابصا وایضا میفرماید لا یحیطون به
و دیگر از برای آنکه حواس ظاهره و باطنه درک مینمایند چیزی را که محدود و مکلف و مقصور
و متمیز باشد و حال آنکه حق جل و علا کفنی و صورتی و متمیزی ندارد و تعالی الله عز و جلا خلقه
علو اکبر باب دوم در اثبات عدل است بدانکه واجب است بر مکلف که اعتقاد نماید بر آنکه
صانع و مدبر عالم عادل است در افعال منوطه بر مکلفین در دادن تکلیف از او امر و نواهی و در ا
جزا از ثواب و عقاب و عدل در لغت ضد جور میباشد که عبارت از تساوی باشد پس افعال
خداوند ذوالجلال تعلق میگیرد بمکلفین در دنیا بر سبیل عدل یعنی تکلیف نمیکنند ایشانرا مگر
بچیزی که بتوانند و در او باشد صلاح ایشان بطوری که جزای ایشان زیاده تر باشد از ف
تکلیف در طاعت و بقدر فعل مکلف باشد در معصیت تا فایده تکلیف و خلقت ایشان
بعل آید و چونکه حقیقتا و تعالی عنه مطلق است و غیر محتاج فایده تکلیف راجع است بسوی
عباد نه بسوی وی و نظر بر آنکه حضرت خالق چون جل جلاله اجل و ارفع است از احوال و اوصا
بندگان و عبادت از تفضل و احسان بر بندگان و غضب او عین عدل و تساویست بر ا
پس نیست غضب او بر عاصیان از جهت عصبانیت ایشان و تسفی قلب از آنها هم چنانکه عادت مخلوقا
اوست بلکه غضب او در حقیقت عبارتست از ایجاد مسببات تسبیب بسبب تسبیب خود و معصیت
در حقیقت سبب تام است از برای ایجاد عذاب مخصوص بآن پس حقیقتا و تعالی ایجاد مینماید
عذاب را بمقتضای آن معصیت مگر آنکه عفو فرماید زیرا که عفو او مانع اقتضای این مقتضی
است و اگر عفو او مانع نبود سببیت معصیت تمام بود پس خلق مینماید حقیقتا و تعالی
معصیت عفویت را و اوست حقیقت غضب وی نه مثل غضب خلق که از غلبان و هیجان
دم قلب است که ناشی میشود از او انتقام از برای تسفی قلب زیرا که او منزّه است از صفات خلق

اما حکم افعال اختیاریه عبادوی تعالی شانه که در حیطه قدرت و امکان ایشانست که
 او را و ضد او را بکنند صادر است از ایشان با قدر خداوند عالمیان تفصیل این اجمال و تبیین این
 مقال آنست که جمیع اشیا از جمیع مخلوقات از ذوات و صفات افعال متقوم و چیزند بامر او سبحانه
 پس هیچ چیز از آنها مستقل نیستند بذات و افعال خودشان و چونکه او سبحانه اراده نموده است
 از بندگان خود اطاعت و بندگی و امتثال امر وی ^{او را اطاعت و امتثال امر} و موافقت بر متمکن بودن ایشان از ترک
 طاعت پس فعل عباد نیست مگر با اختیار خودشان زیرا که حق سبحانه و تعالی خلق نموده است بندگان
 خود را از نور و ظلمت و متمکن نموده است ایشان را از طاعت و معصیت پس بنده و افعال و قایل
 است بامر او سبحانه پس او معدوم است و چیز نیست مگر بامر خدا لیکن فاعل فعل خود میباشد
 بدون آنکه حق جل و علا در فعل او شریک باشد پس هر که بگوید که خدای تعالی فاعل فعل
 است از خبر و شریک و بنده را مدخلیت و سببیت در هیچ یک از افعال خود بلکه حضرت از بدی فاعل
 فعل بندگان و سبب افعال ایشانست هم چنانکه اوست خالق عباد اوست خالق افعال ایشان
 چنانکه اشاعره گفته اند پس بتحقیق نسبت داده است حق تعالی را بظلم و او را ظالم دانسته است
 زیرا که لازم کلام و اعتقاد ایشان آنست که بندگان خود را مجبور نموده است بر معاصی و عبادت
 نموده است ایشان را بسبب معاصی و افعال هر که بگوید که بنده خود فاعل فعل خود میباشد ^{ون}
 مدخلیت غیر وی در فعلی از افعال او اگر چنین نبوده باشد مستحق ثواب و عقاب خواهد ^{بگویم او مستقل است بر فعل خود و نیست او را مانعی از فعل او}
 بود چنانکه مفوضه معتزله گفته اند پس بتحقیق عزل نموده است حق تعالی را از مملکت
 و سلطان خود و هر دو طایفه خارجند از طریق حق و صراط مستقیم طایفه اولی در افراط و
 طایفه ثانیه در تقصیر مقیم میباشند و حق و صواب در این باب قایل شد ^{بیک} نیست و
 همچنانکه ما هم از معجزات محمد علیهما السلام فرموده است لا جبر و لا تقویر بل امر بین یزین

یعنی جبر نیست بدین طریق که بگوید گوینده که خالق مختار بندگان خود را بر معاصی
 اجبا فرموده زیرا که اگر چنان باشد جبر نیست بر او که ایشان را عذاب نماید بجهت عصیان
 ایشان و اگر عذاب نماید هر آینه ظالم خواهد بود و ما ربك بظلام للعبيد ولا تقویر
 یعنی تقویض هم نیست بطوری که گوینده گوید که تقویض نموده است رب العباد امر را
 بر عباد و او را امری و مدخلت در امر و فعل ایشان نیست زیرا که اگر چنان باشد هر آینه
 اتفاق یافتند در ملک او چیزی که مقدر نفرموده است پس معزول خواهد شد از
 ملک و سلطان خود بل مریدان مرید بلکه امر نیست میان دو امر یعنی عبد فاعل است ^{فعل}
 خود را بر سبیل اختیار بدو و اگر او اجبا لیکن بنقد خدا که ساری و جاریست در فعل ^{عبد}
 پس بدو در فعل عبد تمام نمیشود و بعمل نمی آید بیان این تفصیل آنست که حقیقتا ^{نم}
 و تعالی حافظ عبد و فعل اوست زیرا که بدو ^{حفظ} و نأ و عبد و افعال و موجود نمیشود پس
 مادامیکه حقیقتا حافظ بقای او و حافظ افعال اوست و افعال او شئی است و موجود
 و اوست فاعل بالاستقلال بدو و مشارکت با خدا تعالی پس معنی اینکه عبد فاعل فعل
 خود میباشد با عانت و سببیت خدا تعالی نه بدو و نه خدا و نه مشارکت و همانست
 که مذکور شد بدان بدینست که این مسئله را هی است ظلماتی و در باب نیست عمیق و فہید
 این مسئله در ریاضات صعوبت است پس تدبیر و تاقل بکن در اینکه مذکور نموده ایم زیرا که
 غیر آنچه مذکور شد با حیرت است با تقویض و اینست معنی عدل در افعال عباد پس ^{گما}
 معصیت نمائند با اختیار خود شالست و بموافقت قدر و اگر میخواهند طاعت
 مینمودند پس وقتی که اختیار معصیت نمودند لازم معصیت را که عقاب ^{شد} بوده ^{شد}
 بر ایشان جاری گردانند و بر ایشان ظلم نکرده است زیرا که اقدام نمودند بر معصیت ^{بدون}

اضطرار و هرگاه اطاعت نمایند پس با اختیار خود سائلست بموافقت قد رواقری
خواستند معصیت ^{میکردند} پس وقتی که اختیار اطاعت نمودند جاری ساخت برایشان لازم
اطاعت را از ثواب و مستحق و شدند از برای آنکه اقدام نمودند بر طاعت بدون
اضطرار پس توقف معصیت ایشان بر موافقت قد رواقدم امکان صد و معصیت
از ایشان بی موافقت و لازم ندارد حیران را که درین هنگام ممکن بودند از طاعت
بموافقت قد رواقدم بر خدا از برای آنکه قد رواقدم اختیار خبر و شر منفک نمی شود
و فعل بدون و تمام نمی باشد هرگاه اختیار خبر نمودی قد رواقدم موافقت نماید تا فعل
خبر بوجود آید و هرگاه اختیار شر نمودی قد رواقدم موافقت نماید تا فعل شر موجود ^{گردد}
پس دانستی که عباد مستقلند در فعل خبر و شر یا نقد بر حق تعالی هر یک را که عباد
اختیار نماید و نکرده اند هیچ فعلی از افعال مکرر بقدر خدای ذوالجلال و این نقد بر حتم
و الزام نیست بچیزی دون چیزی بلکه نقد بر اختیار است باب سیم در اثبات
بنوالت بدانکه چون خالق چون غنی مطلق است و غیر محتاج بسوی چیزی و خلق
نموده است عباد خود را از برای آنکه دوست داشته است که برسانند ایشان را بآن
چیزی که میخواهد از فواضل کرم خود و نظر بر آنکه حکیم است و لغو نمیکند واجب
که تفضل و احسان و نعمت و امتنان و جاری باشد بر مقتضا حکمت لهذا تکلیف
نمود بندگان خود را تکلیف نمود ~~بندگان خود را~~ بیکالبنی که بسبب آنها مستحق پند
فواضل مذکوره باشند تا تفضل و احسان حضرت ملک متان عبث و لغو نباشد
و چونکه خلق چیز را که صلاح ایشان در او باشد نمی دانستند زیرا که نمیدانند مصلحت
عباد را مگر خالق عباد و درک نمیکرد او سبحانه را بصناع عباد و بندگان او قادر بودند

بر تلقی احکام و تکالیف واجب و لازم است بمقتضا حکمت بالغه که حکیم علی الاطلاق اختیار نماید
 از مخلوقات خود کسی را که قادر باشد بسبب عانت او بر تلقی و اخذ احکام و تکالیف تا آنکه
 برساند بعثت از او تعالی تکالیفی را که در آنهاست صلاح دنیا و آخرت ایشان و این لطفی است عظیم
 بر بندگان و باین لطف موقوف است آنچه که اراده کرده است حق تعالی بر بندگان خود از صلاح
 حال ایشان در دارین و آن شخص را بنی گویند صلی الله علیه و آله و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و
 نظر بآنکه حکمت مقتضی آن بود که ایجاد مخلوقات در اوقات متعدده و از منته متعاقباً
 و جمیع مخلوقات در علت ایجاد و در آنچه از ایشان خواسته است شریک بودند واجب و لازم
 گردید که مقتضی و تعالی مبعوث گرداند در هر اقامتی رسولی و بنی از ایشان تا برسانند بایشان
 آنچه را که هر یک در کار عالمیان از ایشان خواسته است زیرا که عباد وی نمیدانند مگر چیزی را که
 خالق ایشان تعلیم نماید تا آنکه متهمی گردید بتبوت به پیغمبر ما محمد بن عبد الله خاتم النبیین
 صلی الله علیه و آله الظاهرین فصل چونکه بنو بتاز جمله مقتضی عدل است واجب است که بود
 باشند آن نبوت بر وجه اکمل تا حاصل بشود فایده بعثت و کمال آن آنست که ظاهر نماید خویشا
 و تعالی بر دست نبی معجزات و خارق عاداتی که از ابناء بنی هاشم او صادر نشود موافق و مطابق
 دعوی او تا آنکه آن معجزه بقدر بقا الهی باشد مرد دعوی او را و واجب است که صحیح النسب و طاهر
 المولد و مستقیم الخلق باشد و پاک و عاری باشد خلق و خلق او از جمیع احوالی که قلوب از او
 مشغول باشد بطوری که طعن نزنند بر او اهل زمان او و واجب است که راست گو باشد و دروغ
 گو و خائن و طمع کار در رخارف دنیا نباشد و باید که عالم و اتقی و از هدا اهل زمانش باشد
 و اعمال آنها باشد بآنچه که امر صیبر نماید و الهی باشد از آنها از آنچه که از او نهی نماید و باید
 که مطهر و پاک و پاکیزه باشد از جمیع رذایل و نقایص ظاهر و باطنه بحیثی که اهل زمان او

که او معیشت بسوی ایشان بدانند که در مابین آنها نظری و مثلی برای او نیست در هر
 حال و واجب است که معصوم باشد از جمیع گناهان صغیره و کبیره پیش از نبوت و بعد از نبوت
 از اول عمر تا آخر عمر و از سهو و لسان مبرا باشد و هم چنین منزه باشد از هر چیزی که باعث
 تعلل و عت است بشود از قبول امر و نهی او یا باعث شک و توقف ایشان باشد در نبوت او زیرا
 که حجت خدای تعالی بالغیر است و نبوت حجت است بر بندگان خود پس هرگاه نبوت بطوری
 باشد که یکی از مکلفین در او خدشه نماید حجت خدا بر آن مکلف قائم نشده است و باید که
 مسلم باشد از طرف خداوند عالمیان و موفق باشد بصواب در اعتقاد و علم و قول و عمل زیرا
 که حق سبحانه و تعالی بالطف و الهام حق خود مباشر توفیق و استعداد پیدا و میباید و وحی میباید
 بسوی او صواب را در خور مرتبه او در نزد خود و مقدر و مقدر میفرماید بر او ملکی را که بشود
 میباید و الان لا یكون للناس على الله حجة بعد الرسل زیرا که نبی الهی نیست خبر دهنده از جانب
 خداوند اکبر بدون توسط بشر و او حجت خدا نمیشود مگر آنکه ثابت بشود پیش مکلف که
 قول و امر و نهی او قول و امر و نهی خداوند عالمیان است و چونکه حق تعالی قادر است بر ایجاب
 چیزی که با او قائمه حجت بشود بر خلق و با قائمه حجت متحقق میشود لطف او بخلق هم
 چنان لطفی که بر او موقوف است صلاح عباد در دنیا و آخرت واجب است بمقتضا حکمت بالغه
 ایجاد چیزی که با او قائمه حجت با او بشود و چون که حق جل و علا هیچ نمی کند زیرا که اوست غنی
 مطلق و غیر محتاج بسوی چیزی اخلاص باین واجب نمی کند زیرا که اخلاص بواجب فیجاست
 فصل و قتی که از عان بنبوت نمودی و ایمان بدان آوردی بدانکه نبی این امت محمد بن عبد الله

بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن كلاب بن مرة بن كعب بن لوی بن غالب بن
 فهر بن مالك بن نضر بن کنانه بن خنظرة بن مدركة بن الياس بن مضر بن نزار بن معد بن

عدنا لست صلی الله علیه وآله الظاهرین زیرا که ادعای نبوت فرمود و اظہار معجزات
 باہرات نمود و هر کس کہ چنین باشد نبی است و در میان مسلمانان و غیر ایشان نبوات
 رسیده است کہ مردی در مکه مشرفه ظاهر شد اسم او محمد بن عبد الله ادعای نبوت نمود
 و خداوند عالمیان معجزات در دست او جاری ساخت موافق دعوی وی در حضور ^{و ظہن} معا
 و هر کہ چنین باشد نبی است و حق است و این قوا تر موجب قطع است و پهن است مگر برای
 کسی کہ مسبوق بشبهه باشد و ایضا در میان جمیع اهل زمین متواتر است کہ آنحضرت خاتم
 النبیین است پس نمیشاید با او و بعد از او پیغمبری پس واجب شد کہ آن حضرت مرسل
 باشد بر کافه مکلفین و قاطبه موجودین زیرا کہ ناس مکلفند و تکلیف بدون حجت صحیح
 نیست و حجت برای خدا ثابت نمیشود مگر باین نحو پس ثابت شد نبوت آنجناب بر مکلفین
 بتواتر و اما کسی کہ مسبوق بشبهه باشد آن نیز چنین است و میفهمد هر چند کہ نفس او بانکار
 عادت کرده باشد زیرا کہ حق تعالی منہر مایند و ما کان الله لفضل قوم بعد از هدایم ^{حق}
 پیتن طم ما یتفون یعنی نیست حق تعالی بنیکه کره نماید طایفه را بعد از آنکہ هدایت کرده
 است ایشانرا مگر بعد از آنکہ ظاهر بشود بر ایشان آنچیزی کہ از او اجتناب و پرهیز و خوف
 می نمایند پس بنابر مضمون آیه شریفه اضلال هر طایفه بعد از تبیین میباشد و فصل
 بدانکہ معجزات باہرات آنجناب کہ حق تعالی بسبب آنها دعوی او را تصدیق فرموده است
 بسیار است و علای امت هزار معجزه ضبط نموده اند از آنجمله شوق و جوشیدن آب از میان
 انگشتان مبارک او و سپردن خلق کثیر با طعام لیسیر و شکایت بچپ و تکلم با چپ
 بزغاله مسہوم و نطق جمادات و حیوانات عجم و ناله هر مای حشک شده و تسبیح ^{درخت} سنک
 ریزه در دست مبارک آنحضرت و مهر نمودن سنک ریزه بمر مبارک خود و غیر اینها و از

آنجمله است قرآن مجید الذی لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم
 جمید پس تحقیق که آن حضرت معارضه فرمود با عرب عرباء بقرآن بلکه بیک سوره قصه آن
 که مثل آنرا بیاورند همگی عاجز شدند و از جهت حمیت جاهلیت و عصبیت و عربیت قبول
 نکرده بر شمشیر و نیزه صبر نموده تا آنکه آن حضرت هلاک نمود شجاعان ایشان را و اسیر
 نمود ذریه آنها را و متحمل عار و بوار گردید و نتوانستند که او را دفع نمایند بآیتان سوره که مثل
 قرآن باشد و آن قرآن باقی است تا قای عالم و حق سبحانه و تعالی معارضه فرمود با ما سوای خود
 پس احدی از مخلوقات وی طاقت معارضه او را نیاوردند و نتوانستند که مثل او را بیاورند و
 نیست از برای هیچ نبی زانپس ^{معجزه} آله که باقی باشد بعد از ایشان زیرا که نبوت آنها منقطع و منقرض
 گردید بخلاف معجزه نبی مصلی الله علیه و آله بدستی که معجزه او باقی است مادامی که تکلیف با زنده نبوت ^{قیست}
 تا آنکه معجزه قاطعه باشد بحدی که معترضین و معاندین فصل بدانکه آنجناب رسالت مآب ^{او باقیست}
 صلی الله علیه و آله خاتم پیغمبرانت رسولی و نبی بعد از او نیست زیرا که حق جل شانده در کتاب ^{مادامیکه تکلیف} باینست صریح
 مجید خود خبر داده و فرموده است ما کان محمد با احد من رجالکم ولكن رسول الله وخاتم
 النبیین و یقین حاصل است که کذب قبیح است و بر حضرت کبریا و روان نیست زیرا که او است
 غنی مطلق پس فعل قبیح نمی کند از برای آنکه محتاج نیست بچیزی و ایضا در کتاب خود خبر نام
 و فرموده است ما اینکم الرسول فخذوه و یغنی هر چه بیک رسول خدا برای شما آورده است و را
 انخذ بکین و قبول ناپدید و حال آنکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله خبر داده است
 بما اینکه پیغمبری بعد از آن نیست پس بدین دو دلیل ثابت میشود که لا نبی بعد و او صلی
 الله علیه و آله افضل است از انبیا و سایر مخلوقات طراز برآ که آن حضرت فرموده انا سید
 ولد آدم و لا یخدر و بدختر و پائنه حکم خود فاطمه علیها السلام فرموده ابوک خبر الانبیاء ^{بعلاک}

خبر الاوصیاء و کذب بر آنجناب روان نیست زیرا که معصوم است که ولا یطق عن الهوی
 ان هو الا و هی یوحی و حق سبحانه میفرماید و لو تقرل علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه ^{البیان}
 ثم لقطعنا منه الوبین پس قول آن جناب صدق و افضل خلق بودن او خو خواهد بود و
 ایضا جمیع علما اجماع دارند بر آنکه آنحضرت سید کائنات است و در حدیث قدسی حضرتعالی
 میفرماید لولاک ما خلقت الافلاک پس از برای خلق شده است افلاک و اوست سید
 آدم و اوست خیر خلق الله اللهم صل علی محمد و آل محمد اجمعین باب چهارم در اثبات امامت
 بدان هداک الله چونکه ثابت و مبرهن گردید که وجود نبی لطف است و نظام عالم تام نمی
 شود مگر بوجود شریف و نادر و قیامت زیرا که اوست رسول و مبلغ از جانب رب العزیز
 لبوی خلافتی چنین بر او تکالیف مدام میگردد تکلیف باقی است که بقا و فو^{و موبد}زجاوردانی ایشان
 بسته آن تکلیف باشد و چونکه تکالیف نا فائنا متجدد میباشد بتجدد احوال مکلفین^{و سعادت}
 یوم الدین و آن رسول تا آخر تکلیف بنماید بلکه موت و تغیر بر و راه میباشد زیرا که
 عباد است مخلوق و جایز نیست در حکمت بالغه رفع حکم نبوت او زیرا که نبوت و لطف است
 واجب مدام میگردد تکلیف باقی است لهذا واجب و لازم است در حکمت نصب کردن خلیفه
 و جانشینی که قائم مقام او باشد و او را و تبلیغ نماید از جانب و احکام مقرر^{و غیر}ه او را بسوی
 امت و حفظ شریعت و اقامه سنت او را نماید تا آنکه باطل شود حجت بالغه خداوند
 عالمان بر بندگان خود و واجب است که بوده باشد در آن خلیفه جمیع انصافانی که در
 حق نبی مذکور شد مثلا آنکه اعلم و اتقا و ازهد و اعبد و انجیل^{غیر} هل زمان باشد و
 اینها و آنکه معصوم بوده باشد از گناهان صغیره و کبیره از اول عمر تا آخر عمر و معصوم باشد
 از کذب و خطا و لسیان و غیر ذلك از اوصافی که در حق نبی مذکور شد مگر نبوت زیرا

که ثابت شد که او خاتم النبیین است و پیغمبری بعد از او نیست بدانکه اشتراط این اوصاف در
 خلیفه از برای آنست که او قائم مقام پیغمبر است در جمیع آنچه که مکلفین با و محتاج اند
 از احکام مقرره اولس اوست حافظ و حامی شریعت و او نیز لطف است و واجب بر خدا
 تعالی بمقتضا حکمت هم چنانکه نبوت واجب بود بدون تفاوت فعلی هذا لابد است
 که آن خلیفه و جانشین متصف باشد بصفات پیغمبر بطریقی که از برای مکلفین قطع و حزم
 حاصل بشود بآنکه او حجت خداست قولا و قولا خدا و رسول است و هم چنین حکم او
 و وجوب اطاعت و تسلیم امر و رد امر او مثل حکم پیغمبر و وجوب اطاعت و تسلیم امر و رد
 امر اوست بی تفاوت و لابد است که منزه و متبر باشد از جمیع اوصافی که موجب تنفر قلوب
 و باعث عدم اطمینان آنها باشد چنانکه در احوال نبی مذکور شد و نظر بآنکه نمی توانست
 شخص متصف بصفات منبوره را مگر خدای مطلع بر سرای پر و مخلوق عالم برضا پس و آن
 که نصب خلیفه و تعیین آن بنص خاص از طرف خداوند عالیهان بوده باشد و نیست احدی را
 از مخلوقات تعیین آن و این نیز لطف است و واجب بمقتضا عدل و قادر حکیم اخلاصا
 نمی نماید زیرا که اخلاص با و قبیح است و او منزه است از فعل قبیح زیرا که غنی مطلق است و نیست
 در امت شخصی که جمع باشد در او جمیع شرایط نبوت سوای مرتبه نبوت فقط مگر علی بن ابی
 طالب علیه السلام زیرا که او منزه و متبر است از هر رتبه که پیغمبر از او منزه بود و شریک اوست در
 هر فضیلتی که نبوت و حق تعالی نیز در کتاب مجید خود نص بر مشارکت آن حضرت فرموده آنا
 ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را عون پس
 بتحقیق که بتواتر رسیده است کلام مفسرین از فریقین و احادیث اهل بیت صلوات الله علیهم
 اجمعین باینکه این آیه شریفه در حق آنجناب نازل شده است در وقتی که خاتم خود را تصدیق

فرمود در حالت رکوع و این معنی را انکار نمی نماید مگر مکار و معاند پس بقیضا نظر آید
 شریفه حق تعالی ثابت نمود باجناب هر چیزی که ثابت بود با و تعالی و رسول او
 از ولایت و نبوت معنی ولایت در آیه شریفه مکر او و بیتا و بر اقامت انفس خودشان در هر
 چیزی از امور دین و دنیا و آخرت ایشان زیرا که نبوت و ولایت ثابت بر خدا و رسول خدا
 چنانکه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم تنبیه بر این معنی فرمود چنانکه
 فریقین از عامه و خاصه بطریق متعدده که بحد تو اتر رسید است با عترت ائمه نقل
 نمود مانند که الست المکم من انفسکم یعنی تپستم من اولی بشما از شما قالوا با جمعیم بلی یا رسول
 الله همگی گفتند بلی یا رسول الله فقال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و
 عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله یعنی پس گفت هر کس که من مولی و پیوسته
 آقای او هستم پس علی مولی و پیوسته و آقای اوست خداوند او دوست بدار کسی را که او را دوست
 دارد و دشمن بدار کسی را که او را دشمن بدارد و اعانت کن کسی را که او را اعانت نماید و مخدول
 و منکوب گردان کسی را که او را مخدول نماید ای عزیزان تأمل نما این حدیث کلام کسی است که
 حق تعالی در شان او صیغه ما ید و ما ایتکم الرسول فخذوه و ما نهوا و رد حقاً و
 فرموده است فلیخذوا الذین یخالفوننا من ان تصیبهم فتنه او یصیبهم عذاب الیم یعنی پس
 باید خداوند کند کسانی که مخالفت مینمایند از ما و از اینکه برسد بآنها بلا پس بپای رسد بآنها
 عذاب دردناک و باز در حق او فرموده است ولو تقول علينا بعض الاقاویل لاخذنا منه
 بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین یعنی هرگاه افترا بدیند بر ما بعضی اقوالها هر آینه میگیریم
 از او دست راست را بعد از آن هر آینه میگیریم از او و تن را و و تن و در چین را گویند و این
 نوع اوجع و اوحش است در قتل و فریقین روایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه

والله فرمود علی افضا که علی اعلم شایسته است بر قضا و احکام و نیز فرموده که علی مع الحق و الحق
 مع علی بدو در محدث ما که از بعضی که علی با حق است و حق با علی است میگردد با او هر جا که او
 میگردد پس وقتی که ثابت شد که آن بزرگوار چنین است و معصوم و مسد دست از جانب حق
 تعالی و از حق منفک نمیشود ثابت شد که اوست هادی امت بسوی حق و دلیل دلالت
 نکرده است بر آنکه غیر از آن بزرگوار از صحابه باین مرتبه بودند و احدی از امت ادعای
 عصمت برای احدی از صحابه نکرده هم چنانکه از برای آن جناب ادعا نمودند و من بعد یالی
 الحق ائمه ان یبتع و یجتهد اما ما یقندی به یعنی کسی که هدایت بکند بسوی حق البقی و سزاوار
 است بآنکه مشع و اما مقتدی به باشد زیرا که آن جناب از حق جدا نمیشود و حق نیز از جدا
 نمی شود و در می کند با او هر جا که او در می کند و این حدیث متفق علیه فریقین است انکار
 نمی کنند این حدیث را احدی از مسلمین پس بنابر مضمون این حدیث آن جناب در هیچ
 از احوال با باطل نبوده و ما نمی خواهیم از عصمت مکرر یعنی را و از این حدیث و آیه شریفه
 هر مصنف و طالب حق ثابت و میرهن گردید که آن حضرت خلیفه پیغمبر است بلا فصل
 زیرا که اوست هادی بسوی حق و غیر مفاد از حق و از او مفارقت نمیتواند پس اوست
 سزاوار اتباع بحکم خداوند کار کتاب خود بر بندگان و من لم یحکم بما انزل الله فاولئك
 هم الکافرون و من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون و من لم یحکم بما انزل الله
 فاولئك هم الفاسقون یعنی کسی که حکم نمی کند بآن چیزی که حق تعالی نازل کرده است پس
 ایشانند کافران و ظالمان و فاسقان و اینها فیه الذی ذهب الله عنه الرجس و
 نظهر اوست معصوم بنص کتاب و قول رسول الله و اوست منصوص علیه بخصوص
 از جانب خدا و رسول خدا و ادعای نبویه است احدی از مسلمین این مرتبه را از برای

احدى از صحابه و الحمد لله رب العالمين فضل بايد دانست که علت و دليل بر نصب
 على ابن ابى طالب همان بجهت علت نصب حسن و حسين و على بن الحسين و محمد بن على و جعفر
 محمد و موسى بن جعفر و على بن موسى و محمد بن على و على بن محمد و حسن بن على و محمد بن
 حسن الخلفا لصالح الخجة القايم صلوات الله عليهم اجمعين است و جمیع آنچه که معتبر است در
 خلافت على بن ابى طالب و مقام او در مقام رسول الله صلى الله عليه وآله و محبت بودن او از
 جانب خداى تعالی بسوى خلق و غیر ذلک از کمالات و فضایل معتبر در واسطه میان خالق و خلق
 معتبر است در هر یک از ایشان صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين و هم چنین لزوم نص و تصریح
 بر هر يك از ایشان از جانب خداوند عالمیان همچنانکه در حدیث لوح که جابر انصاری روایت
 کرده است نص شده و در قرآن و احادیث قدسیه نص بر ایشان شده و كذلك هر سابق نظر
 بر لاحق فرموده و این معنی متواتر است و موجب قطع مکرر برای کسی که مسبوق بشبهه باشد
 و چونکه نص بر ائمه و بیان محبت بر خداوند عالمیان واجب است اخلاص بدان نمی کند بعلت
 علم و قدرت و غنائی مطلق فصل و احب است بر مکلف که اعتقاد نماید بآنکه قائم منتظر
 صلوات الله علیه حی است و موجود و ماد و بدش ما اما شبهه از برای آنکه طایفه محقر و فرتقه ناهب
 اثنا عشر را جماع دارند بآنکه آن حضرت حی است و موجود تا وقتی که مملو نماید زمین را از
 و عدالت هم چنانکه مملو شده است از جور و ظلم و او فرزندان چند اما حسن عسکری است
 غایب است مقتصد و حی است منتظر و مترقب و اجماع فرتقه محقر تابع اجماع ائمه ایشان
 سلام الله عليهم و اجماع اهل بیت حجت است زیرا که حق تعالی رجس را از ایشان دور
 کرده است و پاک و پاکیزه کرده است ایشان را از هر رجس و کثا و بد بها پاکیزه گردانیده پس قول
 ایشان حجت خواهد بود زیرا که نمی گویند مکر حق و صواب و اما اجماع شیعیان ایشان

پس او محتاج است زیرا که کاسف است از قول امام معصوم ایشان و اما در نزد عامه پس
 بسیاری از ایشان قایلند بقول ما فترقه امامیه و بعضی از ایشان کمان دارند که تا حال آن
 حضرت موجود و متولد شده است و برخی از ایشان از عزم آنست که او علیه این مرتب است
 و اما حدیث متفق علیه ما بین عامه و خاصه که از حضرت رسالت پناهی و نیست که
 من مات ولم يعرف الله مات ميتة جاهلیة و این دو قول را می نماید زیرا که این حدیث
 شریف و صحیح و مروی از حضرت ختمی مآب صادق است بر کسانی که در زمان ما هستند و
 بدین کسی که ببرد در زمان ما و اما زمان خود را نشناسد مرده است مردن ^{مهلث} ایام جا
 و شرک و این حدیث صحیح نمیشد مگر اینکه اما موجود باشد نه معدوم زیرا که اگر
 معدوم باشد تکلیف ما لا یتطاق میباشد و ایضا وجود ما لطف است ما دامیکه تکلیف
 باقی است و شرط وجود تکلیف است پس وقتی که موجود نباشد تکلیف هم نمی باشد
 زیرا که مشروط مفقود میشود در وقت فقدان شرط و هر کس که قایلست بآنکه آن حضرت
 متولد شده است قایل است بآنکه موجود است زیرا که تا حال احدی بر آنند بدین که بگوید
 آنحضرت موجود شد بعد از آن احوال نمود و هر که استبعاد نماید وجود و طول عمر
 آنجناب را پس بآنکه استبعاد دلیل شرعی نیست تحقیق خطا کرده است در حکمت و انکار
 قدرت خدا نموده است زیرا که حق تعالی برای دفع استبعاد او دلیلی و نظیری خلق نموده
 که رد نمیشود و آن خلق کردن حضرت خضر است که حدیث حضرت هود بود تا تولد او
 در زمان حضرت ابرهیم شد بنا بر یکی از قول مشهور و او تا حال باقیست بلکه تا نفخ
 صور ^{موت} شده است و وجود آنحضرت دلیل است بر وجود قائم آل محمد علیهم السلام و باین
 دشمن خدا باقی است الی یوم الوقت المعلوم پس وقتی که جایز شد بقیای دشمن خدا

وبقای خضر از برای مصلحتی که جز نیست بالنسبه بمصلحت بقای محل نظر خداوند عالیهان از عالم و قلوب
 حیات وجود ماسوی چرا جا نینباید بقای کسی که بر وجود او موقوف است جمیع مصلح و نظام
 عالم و عیش و نجات از مصلح دنیا و دین و آخرت با وجود آنکه روایات و اقوال امت متفق است
 بر آنکه لا بد است از قیام قائم آل محمد و حضرت ختمی مآب بیان فرموده است بقول خود لَوْلَمْ يَنْبَغِ
اللَّيْنَا الْيَوْمَ وَاحِدَ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ لِيَوْمٍ خَتَمَ بِهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي أَوْ مِنْ ذُرِّيَّتِي
 اسمی و کینه کینه بلاء الارض قسطا و عدلا کاملست ظلما و جورا یعنی هرگاه نماد از
 دنیا مکر بگو و زهر آینه البته طولانی میکنند خدای تعالی آن روز را تا ظاهر بشود مردی از اهل
 بیت من یا از ذریه یا از اولاد من اسم آن مثل اسم من باشد و کینه او مثل کینه من بپر میکنند
 زمین را از قسط و عدالت هم چنانکه پیش شده است از جور و ظلم و این حدیث شریف تکذیب
 می کند کسی را که فائز است بآنکه او حضرت عباس است زیرا که حضرت عباس از اهل بیت و ذریه
 و اولاد پیغمبر نیست و اسم او و کینه او اسم و کینه رسول خدا نیست و هم چنین تکذیب میکنند
 کسی را که می گوید او مهدی عباسی است زیرا که او نیز از ذریه و اهل بیت و اولاد رسول خدا
 نیست پس نماد از برای مضیف و طالب حق و سداد و راغب صدق و رشاد مکر قابل است
 بآنکه مراد از او اما ثانی عشر است که ناسع اولاد اما حسین است علیهم السلام عجل الله فرجه
 و سهل محرم فصل واجب است اعتقاد و صابت و صفا انبیا و ائمه بانکه ایشان و انبیا
 ایشان هر چه از جانب خداوند عالیهان گفتند حق میباشد زیرا که حق سبحانه و تعالی ایشان
 مدح و ثنا فرموده بسبب طاعت و اجابت و عبادت و ذکر و شکر ایشان و هر کس که حق
 تعالی با و ثنا و مدح کند پس قول و فعل و عمل و حق خواهد بود و ایمان و اذعان بکین
 منزله و وحی و ارسال ملائکه بر ایشان و اوصاف ایشان زیرا که حق تعالی خبر داده است باین

و خبر داده بنی و رسول و محمد ^{رحمه} صادقین و صلوات الله علیهم و هر چیزی که خبر بدهد
 باو خدا و رسول و حج طاهرین خواست و صدق شاهد لهم بانهم بلغوا ما انزل الله ایهام
 و ادوا الی عبادہ ما امرهم الله باطنہ فهل علی الرسل الا البلاغ المبین باب ^{خجم} دبیان
 معاد است بدانکه واجب است اعتقاد و جوب معاد و رجوع ارواح با جساد روز قیامت
 بدانکه وقتی که مخلوق از دار دنیا بدر عقبی رحلت مینمایند ارواح ایشان بر سه قسم میباشد
 قسم اول ارواح اشخاصی است که محض کرده اند پیمان خود را محض کردند و ارواح این قسم اشخاص
 میروند بر طہشت دنیا و در آنجا مشغول میباشند پس چون روز جمع و روز عید میشود وقت
 صبح صادق میآوردند برای آنها ملائکه ناقہای از نور بالای آنها قباچی از باقوت و زمرخ
 و تبرجد و در میباشند پس سوار میشوند بر آنها پس میبرند آن ناقہا در میان آسمان
 و زمین تا آنکه می آیند بوا دی سلام پشت کوفه پس مکث میکنند در آنجا تا وقت زوال
 پس اذن صبر کنند از ملک در دہن اهل و عیال و آشناها و دوستان خویش و زیارت
 قبور ایشان تا آنکه ظل و سایه هر چیز مثل آن چیز باشد پس فریاد می کنند ملک بیا
 پس سوار می شوند و میبرند تا غرفہای طہشت و در آنجا مشغول میباشند و هکذا تا
 رجعت آل محمد علیهم السلام پس در آنوقت بدینا رجعت مینمایند پس هر که کشته شده است
 در دنیا زنده گانی مینماید در رجعت دو مقابل عمری که در دنیا کرده بود تا آنکه مرگ
 او را دریابد و هر که مرده است در دنیا بر صبر کرده تا آنکه کشته شود پس بعد از آنکه
 جناب قدر الهی محمد و اهل بیت او را از زمین بر میدارد باقی مینماید مردم چهل روز
 و الفح می کنند اسرافیل نفخه می کند پس ارواح انہم متلاشی میشوند و باطل می مانند
 و ہم چنین باطل میشود سایر حرکات پس خش مینماید نہ محسوس تا چہا صد سال

و اما اجسام ایشان پس میآید بآنها روح و ریحان از بهشت دنیا تا نفخ صور نفخه صعود و اجرای
 اجساد متفرق میشود و میماند در قبر کرد و مستند بر مانند سحاله طلا که در دکان زر کو میآید
 قسم دوم ارواح اشخاصی است که محض و خالص نموده اند کفر را محض کرده اند و ارواح این
 قسم اشخاص بعد از مردن میروند بمطلع آفتاب یعنی بمشرق و معذب میباشند در آنجا
 بکرمحان پس وقتی که غروب آفتاب نزدیک شد محسوس و منبعت میشوند بسوی برهوت
 در وادی حضر موت و معذب میباشند تا صبح پس میرانند آنها را ملائکه عذاب بمشرق
 و همچنین تا صبح پس باطل میشود ارواح یعنی از هم متلاشی میشود و اما اجسادشان
 پس هستند در قبور ایشان و میآید بآنها روح و شراره آتشی که در مشرفست و این
 طور است تا نفخ صعود و هلاک قسم سیم ارواح اشخاصی است که محض نکرده اند ایمان
 و کفر را و ارواح اینها باقی است با اجساد ایشان تا روز قیامت پس وقتی که چهار صد سال
 مابین نفخین گذشت بارانی میباراند حق تعالی از دریایی که زیر عرش است اسم او
 بارانی و آبی که بوی او مثل بوی منی است حتی مجموع زمین بکد رها می شود پس موج
 میزند در روی زمین تا آنکه جمع میشود اجرای هر جسد در قبر او پس کوهست میشود
 در مدت چهل روز بعد از آن حق تعالی اسرافیل را مبعوث نموده او را امر میفرماید
 پس نفخ میکنند در صور نفخ بخت و نشور پس میرند ارواح و داخل میشود هر روح
 بجسد خود در قبر خود پس بیرون میآید مردم از قبور خودشان در حالی که میگویند
 خاک را انفرق خودشان فاما هم تمام بنظرون پس ناگهان ایشان الیناده اند نگران
 و حیران اینست مخم معاد و عود ارواح با جساد آنها که در دنیا هست و واجبات
 از عیان و ایمان و اعتقاد بعود ارواح با جساد آنها که امریست ممکن و مقدور از برای

خداوند بوم نشور و تحقیق که او عزّ شانه و رسول صادق و مبین و باین خبر داده است
 پس حق و واقع خواهد بود و از جهتی که وقت بمرّه عدالت و تفضل است و روز من
 اعمال است و اگر چنین نباشد منافعی تفضل و عدالت و ثواب و عقاب است و از برای آنکه
 اولطف است از برای مکلفین که معصیت ایشان را بر طاعت و رادعت است و معصیت پس ^{حب}
 است در حکمت و از جهتی که مسلمین اجماع دارند بر وقوع معاد و بر اینکه اوصالی است از
 اصول اسلام پس تحقیق نمیشود بدو اعتقاد و وقوع آن و بر اینکه منکر او کافر است پس بنا
 علی هذا وقوع او حقیقت و از برای آنکه حق تعالی تکلیف کرده است بندگان خود را پس امر
 فرموده است ایشان را بطاعت خود و وعده کرده است ایشان را ثواب حسن بوفاکرین بعد
 او و امثال امر او و بخی کرده است ایشان را از معصیتش و وعید فرموده عذاب و عقاب
 آنانکه عهد او را نقض و امر او را مخالفت نمایند و حال آنکه تحقیق تکلیف واقع گردیده
 و از بعضی بندگان طاعت و از بعضی دیگر معصیت سر زده و جزای آنها از وعد و وعید
 واقع نگردیده و خود خبر داده که جزای آنها بتاخیر انداختیم تا روز قیامت پس فرموده انما
 یؤخرهم لیوم تخص فی الاصل یعنی اینست جزای این نیست بتاخیر میباید اندازد آنها را بروی
 که چشمها باز مانده مرگ بهم نیند و نیز فرموده است و لیست مجنونک بالعذاب و
لیست خلف الله و عله و ان یوما عند ربک کالف سنه تا بعدون یعنی طلب تعجیل عذاب
 میکنند از تو و حال آنکه حق تعالی خلف وعده نمیکند ابداً و بدارد و در روز خدا
 تو روزی هست مثل هزار سال از آن سالهایی که میباید و غیر اینها از آیات پس وقوع
 او خوب باشد زیرا که خدای تعالی خبر داده است بآن خدای و قادر بر او و فصل چونکه
 خبر اینها تمام مقتضی عدالت و احب است عاذه هر فی و می تا من عملش را ده شود

از خیر و شر و حق و باطل بشود اذ آن که ظلم و تعدی بر او کرده و اخذ بشود از حق کسی که بر
 او ظلم کرده است و این سه حال شامل است بر هر ذی روحی از جمیع حیوانات از انس و جن و
 نباتات و لیکن نزد و جزای هر چیز بحسب آن چیز است بلکه یک نوع چنین و حق تعالی مقرر مباد
 و لکل درجات تمام علو یعنی از برای هر یک درجات است از عمل خود شان و دلیل بر اینکه حسا
 و حشر عام و شامل است بر جمیع حیوانات ناطقه و صامتة قول حقیقتا و تعالی است و ما امر
 دآئنه فی الارض ولا طائر یطیر یجنا حیة الا اعم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شیء ثم الی ربهم
 یحشر و ک یغنی نیست هیچ جنبه در زمین و نه پرند که پرواز کند بد و بال خود مکرمت
 مثل شما تقریبا نکر دیم در کتاب از چیزی بعد از آن بسوی خدا ایشان محشور خواهند شد
 و قول حضرت ختمی مآب لیتقن للجماء من القرناء یعنی تا قصاص نماید از برای حیوان بی شاخ از
 حیوان شاخدار و قول حق تعالی ولا یظلم ربک احدا ظلم میکنند خدای تو احدی را دلال
 میکند تا و بدیش که او سزا میگردنی روی حق را اگر چه از ناطقین بود از برای صامتین یا از
 بود از برای ناطقین بلکه محشور میشود بعضی جمادات مثل اعمار معبوده من دون الله سبحانه
 و غیر آنها و قصاص میگیرند از آنها بجهت آنکه راضی شدند بمعبودیت در اصل کون آنها از برای
 قول حق تعالی که مقرر مباد انکم و ما تعبدون من دون الله حسب جهنم انتم لها واردون یعنی بد
 شما ای مشرکان و آنچه که عبادت می کنید آنها را غیر از خدا جهنم است و شما بر او وارد حق
 شد پس اگر بگوئی چه طور راضی شدند آنها و حال آنکه نیستند صاحب عقول و نه صاحب
 شعور میگویم که از برای ایشان شعور و عقول هست بحسب مقدار وجود و کون خویش
 و این جهت حق تعالی مقرر مباد لو کان هؤلاء الهة ما وردوها اگر آنها صاحب عقل بودند
 هر آینه مقرر مود ما وردت هانده ما وردوها بضر عقل و مثل اینست قول حق تعالی فقال

لها والارض اثباتا طوعا او کرها قالنا اتبعنا طائعتين يعني پس گفت با شما انها و زمین بیتا
 طوعا و رضا یا بکراهت گفتند آمدیم حال کونکه بطبع هستیم اگر آنها صاحب عود بودند ^{و عقده}
 بابت طائعات بفرماید نه طائعتین بظهر عقلا فصل بدانکه قصاص جهادات و انجبار
 در دنیا می باشد چنانکه وارد شده است با واجبات بسیار مثل آنکه در زمزم فخر خود بفرات پور
 جاری کرد حقتعالی داد و هشتم از صبر و مثل قول معصوم لوطی جبل علی جبل هذه الله یعنی
 هرگاه طغیان نماید کوهی بر کوهی هر آنکه منهدم می کند او را خدای تعالی و امثال این حدیث
 بسیار است و اما آنکه عقوبت جهادات و نباتات در دنیا است مثل آنکه وارد شده که ملوحت
 ارض سخی یعنی زمین شور و آب ملح و سیزده تلخ مثل خرزهره تلخ از برای آلت که بر آنها و لا
 آل محمد علیهم السلام عرض شد قبول نکردند تلخ و ملح شد فلذا برای آنکه برای آنها اختیار کلی
 و قوی نیست پس انتظار کشیده شود تا روز قیامت با مبدأ آنکه ببلکه رجوع کنند و نسبت
 انبرای آنها ادراک کلی تا مرتبه آنها متصل با آخرت شود بلکه اختیار آنها جزئی است نزدیک
 نیست که امید رجوع بآنها بشود و ادراک آنها جزئی نیست و نسبت رتبه آنها از نوع آخرت
 زیرا که قوس صعود آنها موافق تزلزلات است و اما تا خبر عقوبت اصنام بسوی آخرت با
 جزئی است و ضعف اختیار و ادراک از برای تنبیه و خدکان عبده آنها است فصل و در جمله
 عقایدی که واجب است بران آوردن با و نطق نمودن جوارح و اعضا ظاهره و شهادت
 آنهاست بر مکلفین با آنچه می کرده اند زیرا که حقتعالی صبر نماید یوم تشهد علیهم
 السنهم و باید بهم وارد جملهم بیاکانوا بعملون یعنی روزی که شهادت میدهد بر ایشان
 زبان و دست و پای ایشان با آنچه می کرده اند و روایات بسیار وارد شده است بر آنکه
 بقعه از زمین شهادت میدهد بر ایشان با آنچه می کرده اند در آن و محسوس میشوند

روزها و شبها و ساعتها و ماهها و سالها پس شهادت میدهند برایشان بخیر
 که در آنها کرده اند و عقل نیز مؤید این معنی است پس وقتی که عقل و نقل مطابق شدند
 بر چیزی واجب است اعتقاد وقوع و ثبوت آن ^{فعل} و از جمله عقایدی که واجب است
 اعتقاد کردن آن تطایر کتب است بدانکه انسان وقتی که مرد و بقیه گذاشته شد و شک
 و آجر بر روی وی حید شد پیش او میآید ملکی که اسم او ^{ثانی} است فتان القبور قبل از نیکو و
 منکر پس میشناسند او و میگویند که بنویس اعمال خود را پس منبت میگوید که اعمال خود را
 فراموش کرده ام و همان میگوید که من بپاد تو می آورم پس منبت میگوید پیش من کاغذی
 نیست تا بنویسم و همان گوید در بار چه گفت بنویس پس منبت گوید دوات پیش من
 نیست پس رومان گوید دهن تو پس منبت گوید پیش من قلمی نیست و همان
 گوید آنکشت تو پس املا می کند رومان با و جمیع اعمال او را از کباب و صغایر پس آن
 پارچه را از منبت میگیرد و بگردان و طوق واری بندد پس آن طوق سبکتر باشد
 بر او از کوما حد و اینست قول حق تعالی که منفر ما ید و کل انسان الزمناه طائر فی عنقه
 و تخرج له يوم القيمة کتابا یلقیه منشورا تا آخر آیه یعنی هر انسان میبندیم طایر او را
 یعنی نامه اعمال او را در گردنش و بیرون می آوریم از برای او و روز قیامت کتابی که ملاقات
 می کند با او در حالتی که آن کتاب منشور است پس چون روز قیامت میشود آن کتب
 می کنند پس هر که نیکو کار است میآید با و کتاب او از پیش روی وی پس او را بدست
 راست میگیرد و هر که او بدکار و بد کردار است کتاب او از پشت سر او میآید و حق
 بر پشت او میزنند و ظهرا و با شکافند و سوراخ نموده از سپند اش بیرون می آید و میگوید
 او را بدست چپ پس می ایستند مردم در پیش کتاب الله الناطق بک صفا و مراد

ان کتاب الله الناطق جناب مبرا المؤمنین است که در دنیا عرض میشود با آنجناب اعمال
 مردم پس حرف میزنند و متکلم میشود بر خلاف آنچه که کرده اند و هر کس نگاه می کند
 بکتاب خود پس می بیند حرفی مخالف حرفی نیست بقول واحد و اینست قول حقیقی
 و تری کل آیه جائیه کل آیه ندعی الی کتابها الیوم تجزون ما کنتم تعملون هذا کتابنا
 ینطق علیکم بالحق یعنی بنی تو ای پیغمبر هر طایفه را در حالتی که متخفص شده اند از حق
 هم چنانکه در نماز نشست رکوع می کنند هر طایفه خوانده می شود بسوی کتاب خود و گفته
 میشود با آنها امروز مرده میشود با چیزی که عمل میکردید اینست کتاب ما
 نطق میکند با شما بحق و صواب زیرا که در دنیا عرض میشود با اعمال خلاف فصل
 از جمله عقاید لازم اعتقاد میزان اعمال است بدانکه مرویست که میزان دو کف است
 و در روایت دیگر آنست که دو کف است بلکه آن ولایت الله علیهم السلام است و بعضی
 اعتقاد آنست که میزان کنا پر است از عدل حق تعالی زیرا که او عالم است بمقدار استحقاق
 خلاف از راجع و مرجوح اما حق و صواب آنست که منافاتی مابین این سه قول نیست
 بلکه میزان هم دو کف است که یکی کفه حسا و دیگری کفه شیات باشد و هم ولایت
 اهل بیت علیهم السلام است و هم عدل حق تعالی است و این رساله محل ذکر وجه جمع
 نیست و آنچه که واجب است اعتقاد کرد نیست بآنکه روز قیامت نصب میشود
 میزانها از برای تمیز اعمال مکلفین و اما آنکه آن میزان چنین و چنانست پس واجب
 نیست بلکه از متما و کمال معرفت است و دلیل بر وجود میزان قول خدای تعالی
 در کتاب مجید خود و نضع الموازن القسط لیوم القیامه من ثقلت موازینهم فاولئک
 هم المفلحون و من خفت موازینهم فاولئک الذین خسرو انفسهم فی جهنم خالدون
 یعنی

یعنی می‌کنند در این میزانهای عدل را از برای روز قیامت پس هر کس که سنگین موازن او پس
ایشانند راستکاران و هر کس که سبک است موازن او پس آنانند کسانی که خسران کرده‌اند
بنفوس خودشان و در جهنم محلد اند فصل واجب است اعتقاد صراط و آن جبر است کشیده
بالای جهنم اول عقبه ازا که بطرف محشر است سر بالا است بسوی بهشت اهل محشر
صعود می‌کنند بسوی او هزار سال و هزار سال سر پایین می‌روند و می‌اندازند آن حدالات
یعنی هموار و مسطح و در حدالش پناه عقبه است و می‌استند اهل محشر در هر عقبه هزار
سال و واحد است از شمشیر و اذق است از شعری سبع میشود از برای مطیعین بقدر
مایه آن آسمان و زمین و تنک میشود بر عاصمین و مردم در آن صراط بقدر اعمال خود
شناخته پس بعضی از ایشان می‌گذرد بر آن مثل برق خاطف و بعضی از ایشان می‌گذرد مثل
دوبدناسب و بعضی از ایشان می‌گذرد بر او ماشا و بعضی از ایشان می‌گذرد بر آن
مثل چارپایان بادست و پا و بعضی از ایشان می‌گذرد بر آن در حالتی که می‌چسبند بر آن
پس فرا می‌گیرند آتش بعضی را و می‌گذارد بعضی دیگرش را و آنچه که واجب است اعتقاد
وجود اوست در روز قیامت و اینکه او برنده تر است از شمشیر و بار دیگر است از مو
او جبر است ملود بالای جهنم و مردم مکلف بر گذشتن او خواهند شد و اما
معرفت کیفیت او و معرفت معنی صعود بر او و نزول از او و معرفت مراد و مقصود
از او پس واجب نیست بلکه از منتهات و کمالات است و دلیل بر وجود آنچه که مذکور
شد احباتند معنی از طرق فریقین و اجماع مسلمین است فصل و از جمله عقاید
لازمه حوض است که آنرا حوض کوثر نامند زیرا که در پخته میشود بر او آب از هر کوثر
و این حوض در عرشه قیامت خواهد بود و آب میدهد از آن حوض امیر المؤمنین

نشنه ها مؤمنان را در روز قیامت و از جمله اعتقادات شفاعت است و آن شفاعت
 نبی ما محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله است باهل کبار از امت خود همچنانکه آن
 حضرت فرموده است از حضرت شفاعت لاهل الکبار من امتی یعنی ذخیره نموده ام شفاعت
 خود را از برای اهل کبار از امت خود و اخبار بسیار است بآنکه آن حضرت شفاعت می
 باهل بیت خود و از برای انبیا علیهم السلام پس شفاعت می کنند انبیا برای کسی که پسندیده
 است خدای تعالی و او را از امت آنها و شفاعت می کنند ائمه علیهم السلام برای شیعیان
 خودشان و شیعیان از برای هر کسی که میخواهند از محبت و آنچه واجب است اعتقاد ثبوت
 شفاعت پیغمبر است از برای عاصیان امت و اما تفصیل و ترتیب آن بنا بر دلالت و صحت
 ادله از مآثورات اجماع و از مکیلات معرفت است و فصل و از جمله اعتقادات واجبه اعتقاد
 وجود بهشت و آنچه در آن است از نعم مقیم و آن جنان خلد هشتکانه است هم چنانکه
 اخبار بر آن دال و قرآن مجید بر آن ناطق است و جنان دنیا است که موجود است در مغرب
 آفتاب و آن جنتی است که میروند که بسوی آن ارواح مؤمنین تا آنکه بد مد در صور
 اسرافیل دمیدن مړك و هلاك و هر دو بهشت را خدا تعالی در کتاب خود ذکر
 فرموده است پس گفته است جنات عدن التي وعد الرحمن عباده بالغيب انه كان
 وعده مائتالا یسمعون فیها لغوا الاسلاما و لهم رزقهم فیها بكرة و عسیا یعنی
 جنات عدن آنکه وعده کرده است حق تعالی بندگان خود را در غیب بد رستخ که
 وعده خدا آنکه است و شکی در او نیست نمیشوند در آن جنت لغوی مکرر سلام
 و ملائکما و فقرحات و از برای ایشان مهیا و اما دعاست روزی ایشان صبح و شام
 و این جنت بهشت دنیا است زیرا که در بهشت آخرت صبح و شام نمی شود بعد از آن

فرمود تلك الجنة التي نورث من عباده نامن كان تقيا يعني آن بهشت دنیاهان خبیث است
 که میراث میکند از ایمانندگان ما آنکس را که پر هیز کار باشد و اینها جنان آخرت است بدانکه
 جنان آخرت هشت است اول جنة الفردوس دوم جنة العاکبه سیم جنة النعیم چهارم جنة
 عدن پنجم جنة دارالمقامه ششم جنة دارالخلد هفتم جنة المأوی هشتم جنة دارالسلام
 است و بهشت حظایر هفت است و هر حظیره ظل و عکس یکجنان اصل است و اما جنة
 عدن پس ظلی برای او نیست پس و آخرت پانزده بهشت است هشت اشراصولند
 معروف در بالا ای هر آسمان خبیثی است و هشتم در بالا ای کرسی است و هفت حظایر ^{در زیر}
 هشت بهشت است و کمتر است از آنها و در حدیث است که در جنان حظایر سه طایفه
 از خلق ساکن میشوند اول مؤمنین جن دوم اولاد زنا که مؤمن باشند و اولاد اولاد
 تا هفت بطن سیم مجانی که تکلیف ظاهر بر ایشان نشده ^{جاری} است و از اقرای ایشان
 سفاخته بر ایشان نرسیده است ثالثا خویشوند بر آنها و اما بطن هشتم اولاد الزنا قابله
 بهشت دارد و به بهشت میرود و اسمها جنان حظایر اسم جنان اصل است مثل افتاب
 که در آسمان چهارم اسم او شمس است و اشراق او در زمین شمس است و آنچه واجب
 اعتقاد کردن است بوجود جنت و نعیم آن الحال و اما امثال این تفاسیل پس واجب
 اعتقاد آن و دلیل بر وجود آن قرآنست و اخبار و آثار اجماع و اول وار جمله عقاب
 لارضه اعتقاد کرد نیست بوجود نار و آنچه که مهیا شده است در آن از عذاب دردناک
 و آن نار عبارتست از پیران خلد هفت کانه و پیران دنیاهفت است در مطلع آفتاب
 و تحقیق که قرآن ناظر است بدانکه نار و وجود آن در حق تعالی فرموده که و حاق
 بالفرعون سوء العذاب بالنار برضون علیها غلوا و عقیبا یعنی واقع گردید بآل

فرعون بدترین عذاب که نار باشد عرض میشوند بر آن نار صبح و شام و این نیران
 دنیا است زیرا که در آخرت صبح و شام میباشد و فرموده است و يوم تقوم الساعة یعنی عرض
 میشوند بر آن نار صبح و شام و روزی که برپا میشود قیامت و این نیران خلداست زیرا که
 نیران دنیا پیدا نمیشود در روز قیامت بدانکه نار معروض علیه در روز قیامت نیست غیر نا
 معروض علیه در صبح و شام بلکه هر دو یکی است اول الطف دوم است و تحقیق که علمای
 تفسیر و قرائت جماع دارند بر وقف کردن بر الساعة و ابتدا کردن بقول حق تعالی ادخلوا
 آل فرعون و حق تعالی خبر داده است بوجود نیران آخرت و دنیا و حدیث نبوی صریح
 در اینمغنی و جماع مسلمین منعقد است بر وجود نار بقول مطلق و اما اختلاف مسلمین
 پس در کیفیت و صفت است و اختلاف در اینکه موجود است بالفعل یا بالقوه یا اینکه موجود
 است کلیات است و اما جزئیات آن پس بالفعل موجود نیست بلکه موجود میشود و بدین
 پس آن اختلاف صحیح نیست بلکه صحیح آنست که است آنها موجود میشوند هم نیران دنیا
 و هم نیران آخرت بالفعل چنانکه قرآن و اخبار خصوصاً اخبار معراج بر آن دلالت میکنند پس
 بدستی آنحضرت داخل شد در شب معراج بگرد و جهنم و دید شخصی را که در آنها معذب
 بودند و آنچه واجب است اعتقاد کردن است بوجود آنها و وجود عذاب آنها بدان بدستی
 که واجب است اعتقاد تالم و تاهیم در آتش آخرت بدون انقطاع و آنها بلکه هر قدر که
 زمان طول بپاید تالم بر اهل جهنم شدید تر میباشد هم چنانکه این معنی قرآن و اخبار
 بیت است و دلیل عقلی که این معنی است و نیران آخرت چهارده طبقه است هفت
 اصل است اول که اعلای همه است جحیم دوم لظى سیم سقر چهارم حطه پنجم هاویم ششم
 سابع هفتم جهنم و جهنم سه طبقه است فلق و آن چاه است در اوست تابوتهای چند

و صعود و آن کوهی است از مس که مثل آتش است در وسط جهنم و اتمام و آن واریست
 از مس که داخته که جاری می شود اطراف آن کوه و پیران حظا بر ظل و هکس پیران اصل
 و نام آنها نام اصلی است هر یک منی یا اصل خود میباشد و در حظا بر معدن میشود
 اهل کبار از شیعیان که مستحق ناری باشند فصل واجب است اعتقاد کردن باینکه
 اهل بهشت مخلدانند در بهشت متنعم اند در آن همیشه کما از قوا منها من ثمرة قالوا
 هذا الذی رزقنا من قبل عطاء غیر مجد و نه بعه هر وقتی که روزی داده می شود
 رزقی از قبوه بهشت می گویند این همانست که مرزوق شد بم پیش در حالنی که نعمتهای
 بهشت عطایی است غیر مقطوع و این کنا به است از دوام نعمتهای بهشت و دائمی
 اند بدوام امر خدا غایتی و بختی برای ایشان نیست و ما هم منها بخرچین و اینها
 از بهشت بیرون می شوند شاهد برین قول کتابست و سنت و اجماع مسلمین و باینکه
 اهلنا و مخلدانند در آن همیشه معدن بند در او مخفف نمیشود از ایشان عذاب
 حکم نمیشود بر ایشان پس بپرند و مخفف نمیشود از ایشان عذاب کما انضجت جلودهم
 بد لنا هم جلود غیر هالک و قوا العذاب بعه هر وقتی که پوست ایشان میزد و می
 سوزد بتبدیل می کنیم ایشانرا بعه پوست ایشانرا تا بچشند عذاب را و شاهد بر این
 کتابست و سنت و اجماع مسلمین و آنانکه مخالفند از صوفیه و مخالفین از اصحاب
 اراء مختلفه اعتباری بقول ایشان و التفاتی بایشان نیست بعد از نص کتاب و
 سنت که اجماع بر صحت آن منعقد است و ما ادرله قاطعه و براهین واضحیه عقلیه
 بر این مطلب قاصوده ایم در کتب و رسایل خود فصل واجب است اعتقاد کردن
 بآنکه هر چه که قرآن بآن نا طوق است و هر چیزی که محمد بن عبد الله صلی الله علیه

والله اورا آورده و باو خبر داده است از علم قیامت و سوال منک و نیکب از مؤمنان
 الايمان و کافر الکفر و دقیر و ابر خشر و لشر و من صا و معنی مرصاهم چنانکه حضرت صا
 علیه السلام فرموده است فنظره البیت بینه موقوفی است نمیکند زرد از آن بند و حال آنکه مظل
 بند را داشته باشد و از خیم افواه و نطق جوارح و از هبت و آنچه که در اوست از ماکولات
 و مطعومات و مشروبات و منکوحات و اقسام نعیم و از نار و احوال آنچه که در اوست از عذاب
 و اغلال و سلاسل و سراپیل و مقامع حدید و حمیم و ذقوم و غسلین و غیر اینها
 و از قیامت که خواهد آمد شکی در او نیست و حقیقاً زنده می کند کسانی را که در زند
 همه حقیقت ربی و شکی در او نیست ^{خاتمه} و از جمله عقاید واجب رجعت آل محمد
 و اهل بیت اوست علیهم السلام بر آن طریق که ذکر نموده ایم در جواب خود از رجعت
 و مختصر و خلاصه آنست سالی که ظهور می کند در آن سال قائم آل محمد صلی الله علیه
 و آله عجل الله فرجه قحط شد بد و افق میشود و چون بیستم جمادی الاول میشود
 باران شدیدی می بارد که مثل او نیامده است از روزی که آدم علی نبینا و علیه السلام بزمن آمده
 است تا اول رجب پس سبز میشود گوشت کسانی که حقیقاً اراده کرده است رجوع آنها
 بدینا از اموات و در بیستم جمادی الاولی نیز دجال خروج می کند از اصفهان و
 خروج میکند سفینانی که اسم او عثمان بن عتبیه است بدش از ذریه یزید بن
 معاویه است از ممله ازواری پابرس و در ماه رجب ظاهر میشود در قرص آفتاب جسد
 مبارک آنحضرت امیر المؤمنین علیه السلام و همگی مردم او را می شناسند و ندای کند در
 آسمان منادی ها اسم مبارک آنحضرت و قمر منکسف میشود در آخر ماه مبارک رمضان
 یا در نصف آن و در نصف آن آفتاب منکسف میشود و در اول صبح روز بیست

بیست و نهم ماه رمضان ندای کند جبرئیل در آسمان الا ان الحق مع علی و شیعه
 یعنی متنبه بشوید که بد رستی حق با علی و شیعیان است و در آخر روز ندا میکنند شیطا
 از زمین الا ان الحق مع عثمان الشهد و شیعه متنبه بشوید بد رستی که حق با عثمان
 شهد و دوستان است میشوند هر دو ندا را هر کس بلغت و زبان خود پس
 وقت شک می کند اهل باطل و شبهه البیان قوی میشود پس چون بیست و نهم
 ذیحجه الحرام میشود نفس زکبه که محمد بن حسن باشد کشته میشود مابین رکن
 و مقام ظلم و عد و انا و در روز جمعه دهم محرم روز عید نوروز ظهوری نماید
 قائم و حجت صلوات الله علیه پس داخل مسجد الحرام میشود و میراند در پیش روی
 خود هشتاد و سه بار غر و داخل می کند بمسجد الحرام و خطیبی می کشد و صلوات پس قوی
 که خطیبی گشت غایب میشود از مردم و داخل کعبه میشود پس وقتی که ظلمت
 شب شنبه آن حضرت را فرا میگیرد بالای بام کعبه صعود نمود صاحب خود را که می
 و سپرده نفر باشد ندای کند پس از مشرق زمین و مغرب آن می آیند و در پیش آن
 حضرت جمع میشوند پس فریاد می نمایند در روز شنبه و مردم را بدیعت خود دعوت
 می فرماید پس اول کسی که بآن حضرت بیعت می نماید مرغی نماید مرغ سفیدی است
 که جبرئیل باشد و می ماند در مکه تا جمع میشود پیش آن حضرت هزار بعد از آن
 می فرستد سفیانی دو عسکر یک عسکر لبوی کوفه و یکی دیگر لبوی مدینه پس
 مدینه را و قبر مبارک را خراب می کنند و فاطمهای ایشان روئ می کنند در مسجد
 پیغمبر پس می روند لبوی مکه تا مکه را نیز خراب نمایند پس چون به پیدا که
 قریب مکه است می رسند بر زمین فرو می روند و بخت می یابند از آنها مکر و نفر

یکی بسوی سقیا میرود و آنرا اندازی نماید و دیگری بسوی قایم علیه السلام لبادت
 میرود بعد از آن آنحضرت بدین شریف می آورد و جبت و طاعوت را از قبر بیرون
 می آورد و بد رختی دار می کشد و سپری کند در زمین و در حال رای کشد و ملاقات
 می کند سفیانی را و سفیانی بآن حضرت بیعت می کند پس میگویند با و قوم او
 از احوال و از قبیل بنی کلیب که چه کردی گوید که بیعت کردم و اسلام آوردم پس
 میگویند بخدا قسم که موافقت نمیکنیم با تو بر بیعت پس لا يزال او را توبیخ می کنند
 تا آنکه خروج می نماید بر قایم آل محمد و مقابله می کند با آن حضرت پس حجت علیه السلام
 او را می کشد و لا يزال آن حضرت اصحاب خود را با طراف و اکناف میفرستد تا آنکه
 امر آن حضرت استقامت میپذیرد پس پرمیکنند زمین را از قسط و عدالت هم چنانکه
 پوشده است از جور و ظلم **فصل** آنحضرت در کوفه قرار میگیرد و مسکن اهل و عیال
 آن حضرت مسجد سمله است و محل قضا و حکم او در مسجد کوفه است و مدت
 سلطنت آنجناب هفت سال است طولانی می کند حق تعالی روزها و شبها را
 بمرتبه که یک سال ده سال میشود ازین سالها پس وقتی پنجاه و نه سال از او گذشت
 جناب سید الشهداء با هفتاد و دو تن اصحاب خود که در کربلا شهید شده اند
 بیرون می آید با ملائکه نصر و الشَّعْبُ الغَیْرُ یعنی ملائکه ای که برای نصر آن
 حضرت آمدند و آن حضرت تازان چهار برایشان نداد و ملائکه ژولیده مو عیار
 آوردی که در پیش قبر آن حضرت هستند پس وقتی که هفتاد سال تمام مرگفت
 در میان بد پس آن حضرت را نوح از بنی تمیم اسم او سعه و ریش دارد مثل ریش من
 بجای و نخاز شک که از پشت بام بر سر آن حضرت می اندازد در دهان نه که آن حضرت

از کوه میگذرد پس وقتی که رحلت فرمود حضرت اما حسین مباشرت بجهیز آن
 بزرگوار میشود بعد از آن آنحضرت قائم بامر امامت میشود و محشور میشود از
 برای آنحضرت پسر بن معویه و عیسی بن زباده و عمر بن سعد و کسانیکه با
 اینها در کربلا بودند و کسانیکه با آن راضی بودند از اقلین و آخرین لعنة الله علیهم
 اجمعین پس آنحضرت آنها را می کشد و مختصص از ایشان میگیرد و بپشتا میشود قتل
 و قتال با کسانیکه راضی بودند بفعل آنها با آنها را دوست میداشتند تا بمرتب که
 جمع میشوند بر آنحضرت تا شرافت از سر طرفی پس آنحضرت ملجی میشود
 بکعبه پس وقتی که بر آنحضرت تنگ و شد بد میشود بیرون می آید سفاح و
 خونریزی بچشمه امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب برای اعانت او با ملائکه پس میکشند
 اعدا و دشمنان خدا را و مکت می نمایند جناب امیر المؤمنین علیهما السلام بصدقه
 سال مقدار لبث اصحاب کشف بعد از آن فرق مبارک او را بضریت جفا میشکافتند
 و شهید می نمایند خدا لعنت کند قاتل آن بزرگوار را و باقی میماند اما حسین
 قائم بدین خدا و مدت ملک آنحضرت پنجاه هزار سال است حتی که ابروهای
 مبارک خود را بدستمال می بندد از سنگت کبر و سن و باقی میماند جناب امیر
 از موت چهل هزار سال یا شش هزار سال یا ده هزار سال بنا بر اختلاف روایات
 فصل بعد از آن باز رجوع می کند جناب امیر المؤمنین بدینا با جمیع شیعیان
 خود زیرا که آن بزرگوار کشته میشود دو مرتبه و زنده میشود دو مرتبه
 چنانکه مبصرها بدانند الذی اقل مرتین ولی الکرم بعد الکرم و الرجعة بعد الرجعة
 یعنی منم که دو مرتبه کشته میشود و برای من است حمله کردن بعد از حمله کردن

و رجوع کردن بعد از رجوع کردن و همه ائمه اطهار رجوع مینمایند حتی قایم
 آل محمد علیهم السلام زیرا که ان برای هر یکی مرگی و قتل هست پس قائم مگشته میشود
 در اول خروجش و لابد است که رجوع نماید تا ببرد و جمع میشود و سپس با ابتلا
 خود و مقاتله می کنند در نزد روحان و یک فرات پس مؤمنان پس می کشند حتی بعضی
 از مؤمنین یا سی نفر چنانکه مرویست بفرات می افتد پس در این وقت ظاهر میشود
 تاویل قول جناب قدس الهی هل ينظرون الا ان يا يهاشم في ظلال من الغمام والملائكة
 وقضى الامر بغيره ايامهت میدهد بلکه انتظاری نمی کشند مگر آنکه می آید بسوی
 ایشان خداوند بفرستد خدا در میان قطعه های سپاهان و ملائکه و می کند را در
 که رسول خدا باشد از ابریا پس می آید و در دست او حربه است از نور پس وقتی که
 سلطان او را می بیند فرامی نماید پس اضا را و می گویند کجا میری و می فرستد ما نزد
 استانک غلبه می کنیم پس آن ملعون می گوید من می بینم چیزی را که شما نمی بینید
 ان اخاف الله رب العالمين من مسترسم از خدا ای که پرورش دهنده عالمها است
 پس میرسد با و رسول خدا و بگرا و میزند پس هر چه از سینه او بیرون می آید مجموع
 اصحاب آن ملعون را می کشند و درین وقت عبادت کرده میشود و صفای بدون
 آنکه چیزی براوشریک قرار داده باشد و عمر میکند مؤمن و نمیرد تا آنکه شود
 بشود از برای او هزار پس وقتی که میپوشاند پس خود را رختی دراز میشود با آن
 هر قدر که او دراز میشود و رنگ رخت بطور خواهرش او میشود و ظاهر می
 زمین برکات خود را و خورده میشود میوه زمستان در تابستان و وقتی که
 میوه را از درخت می چینند در جای او میوه سبز میشود تا آنکه چیزی را مفقود

نماید و درین وقت ظاهر میشود و بهشت سبز و در نزد مسجد کوفه و اطراف او
 باشد آنکه پس وقتی که او را ده می کنند خدای تعالی نفاذ امر خود را در خراب کردن عالم
 محمد و آل او را میرد بسوی آسمان پس چهل روز مردم در هیچ و هیچ می مانند بعد از آن
 اسرافیل در صور صد مد پس همه مخلوقات هلاک میشوند و آنچه که ذکر نمودیم
 ملقط است از اخبار ائمه اطهار علیهم السلام و سزاوار است بر مؤمن اعتقاد رجعت
 ایشان علیهم السلام بدینها و اعتقاد رجعت واجب است بنابر احادیث ایشان ^{که} کنند
 در او مؤمنان بجهت کثرت و اثبات ایشان و ما غیر نمودیم از واجب بسزاوار بودن از برای
 تقیة از خلاف علماء دین باب که گفتند مراد از رجعت قیام قائم است و پس ^{النت} قما حق
 که همه ائمه رجوع خواهند نمود و احادیث بسیار اینچنین صریح است و ادعای
 آنکه اینها اخبار آحاد است مسموع نیست بعد از نص کتاب و صریح پانصد حدیث
 دین باب و اگر نبود دلیل بر رجعت ایشان مگر انکار مخالفان که رشد در خلاف
 ایشانست هر آینه کافی بود فصل از جمله متعلقات و متممات این عقیده حق تکلم نمود
 است در آجال و لذات و اسعاده بدانکه اجل وقت حد و ث حادث را گویند و اجل
 موت انتهای مدت بقای حادث در دنیا و انتهای آنچه که مقدر شده است
 برای او این حاصل میشود بموت و قتل و قتل بموت و قسم است اول طبعی و آن
 صد سال یا هشتاد سال یا صد و بیست سال است و این اختلاف نظر باختلاف
 فصول انسانیت است در انسان چون انسان عالمی است صغیر مختصر عالم کبیر
 و هر چه در عالم کبیر است در عالم صغیر هم هست از آنجمله در عالم کبیر چهار فصل
 ربیع و صیف و شتاء و خریف و در عالم صغیر نیز این فصول موجود است لیکن

چون در فصول انسانی اختلاف داشتند که آیا هر يك از این فصول بیست و سه است
 که عمر طبیعی هشتاد سال بشود یا بیست و پنج سال است که عمر طبیعی صد سال باشد
 یا سی سال است که عمر طبیعی صد و بیست سال باشد لهذا در عمر طبیعی اختلاف
 کرده اند پس آن موت طبیعی واقع میشود در وقت انتهائی آنچه که بر اوج محفوظات
 شده است فلم از برای آن شخص از مدت بقای دنیوی و از اذواق برای جمیع قابلیتات
 استعدادات از اکل و شرب و ملبوس و علم و هنر و غیر اینها پس در این صورت اگر موت
 محض است یا کافر محض است باقی میماند از برای او از اذواق و غیره آنچه که مقدور شده است
 برای او در رجعت قائم یا رجعت نبی و ائمه علیهم السلام بقدر بقای او در آن وقت و موت
 غیر طبیعی و آن بحسب سبب مقتضی مولست پس معصیت می کند که بسبب آن معصیت
 محو میشود آنچه که برای او بود از آجال و اذواق پس میپزد و باقی میماند برای او
 که برای او بود از آنها مگر چیزی که برای اوست در رجعت اگر ما حضرات ایمان بامام
 الکفر باشند و اما قتل پس زعم آنست که باجل است یعنی مرده است باجل موت و
 بعضی دیگر اقرار آنست که مرده است قبل از اجل و این بعضی که قایلند باینکه پیش
 از اجل است و اگر چنین نبود دیه از برای او نبود اختلاف کرده اند پس بعضی همان کرده
 اند که هرگاه کشته نمیشد چهل روز دیگر زنده می ماند و بعضی گفتند نه نه زنده
 نماند میماند یا میپزد و غیر اینها از اقوال که ذکر آنها باعث تطویل مقال و موث
 کلال و ملال میگردد و اما آنچه که من از اخبار ائمه اطهار فهمیده ام آنست که
 مقتول کشته میشود پیش از اجل و اگر کشته نمیشد دو سال و نیم زنده ماند
 میگردد و اما رزق پس از چیز نیست که منتفع بشود از او حی و غیر حق تعالی و محمد

و اهل بیت طاهرین و کسی نمیتواند که او را منع کند از آن پس بنا برین حرام رزق نیست
 بخلاف مخالفان که حرام را رزق میدانند زیرا که اخبار اهل بیت صیحیح است درین معنی
 و قرآن کذلک مثل قول حق تعالی که میفرماید و تبارکنا هم ینفقون یعنی از آن خبری
 که ما بایشان روزی داده ایم و عطا نموده ایم اتفاق میکنند پس مدح آنها بسبب اتفاق
 از رزق دلالت می کند بر آنکه رزق حلال است نه حرام زیرا که اگر از حرام بود بر اتفاق
 مدح مت می نمود زیرا که او تصرف در مال غیر است بدو و از آن او و اما اسعار پس در
 و از آن پائین آمدن نرخ است از متعارف هر وقت و هر مکان و اما غلا و کراخی پس از
 ترقی اسعار است از معتاد و متعارف هر زمان و هر مکان پس بعضی را گمان است که کراخی
 و از آن گاه از طرف خدای تعالی میشود باینکه کسی کند امتعه را و در غبت مردم را پیشتر
 پس اسعار ترقی می کند باینکه امتعه زیاد می کند و در غبت مردم را که پس از خفا از آن
 میشود و گاه از طرف غیر خدا میشود باینکه منع می کند سلطان مردم را از کشیدن و نقل
 کردن امتعه پس گمانی میشود باینکه مردم را منع می کند از خریدن پس از آن میشود
 عوض آلام و خسارتی که مردم می رسد بر سلطان جابر است و حق و صواب درین مسئله
 اینست که غلا و رخصت بقدر خدا می رسد و بفعل مردم زیرا که حق تعالی امتعه را
 و اسباب وجود او را قطع می کند از برای عقوبت اهل معصیت بمعصیت ایشان پس
 می رسد این مصیبت بر اهل معاصی و غیر ایشان هر چند که معصیت نکرده باشند از
 برای آنکه با اهل معاصی نیست و برخواست میکنند و با ایشان هستند هم چنانکه
 حق تعالی میفرماید فلا تقعد و معهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره انکم اذا مثلتم
 مستنید با ایشان تا آنکه گنند در کلامی که غیر از آن باشد زیرا که اگر بنشینید

شما هم درین هنگام مثل آنها پدید و آید شامل است بر هر محاسنی که معصیت در او
 بشود باز از جهت امتحان عباد هم چنانکه در کلام حق تعالی است پس او بی شکرا و کفری
 تا امتحان نماید مرا و به بدید که شکر میکنم یا کفران و از برای آنکه بچشاند بعباد
 حلاوت فرج بعد از شدت راهم چنانکه در قرآن مجید صفر ماید و لنبلونکم لیسئ
 من الخوف والجوع ونقص من الاموال والالنفس والتمرات ولبس الضایرین یعنی
 هر آنکه البته امتحان و اختیار میکنیم شما را بچیزی از خوف و کسب و کمای اموال و نفوس
 و ثمرات و مؤده بد صابرین را که بعد از او فرج خواهد شد اللهم عجل فرج محمد و آل
 محمد و فرجنا هم باز از جهت دفع در وجه کسانی که شاگرد بر رخا و صابرند در بلا و آزا
 که در بنایندگان مؤمن است و غیرائنها و محتکرین را بخود ایشان و امید دارند تا غلامی
 و در ازانی بخلاف این میشود و مراد ما از قلت اسباب وجود امتعه است با قابلیت
 وجود او است مثل کثرت طالبین و ایجاد محتکرین و منع امطار و خوف طریق
 کثرت قطاع طریق و اما اینها یعنی کسی که خلاف محبت خدا را نمود خدا او را وامیگذارد
 نفیس تا آنکه منع معاذ از او مرتفع میشود و تخیله مابین او و معصیت میشود از ظلم
 عباد و غیر ذلک پس غلام وجود میشود زیرا که هر چه سبب غلامی است با آنکه تقصیر است
 در حق معبود یا مسبب تقصیر است زیرا که کرم کریم مقتضی رخا و رخصت است و خلاف
 این واقع میشود از جهت موانع از تقصیر قوایل مکلفین پس اگر بگوی که غلامی و رخصت
 خداست یا آنچه که مقدر کرده است اسباب او را بتقصیر مکلفین در غلامی و بتفصیل
 در ازانی پس صواب گفته و اگر بگوی که غلامی و رخصت سبب اعمال بندگان است باین
 که حق تعالی معامله کرده است با عباد بعد از خود در غلامی و کفایت کرده است از

درازانی پس حق و صواب گفته لیکن واجب بر عبادشکر اوست بر نعمای او و حمد او
 بر کرم و عدل و الای او و رضا و خوشنودی است در هر حال بقضا و قدر او زیرا
 که اوست صاحب هر خبر و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و باین کلام ختم می کنیم
 این رساله را و از الطاف عظمه و اهدای اعطایا امیدوارم که فیض این رساله بعام و
 خواص راجع گردد و نفع بهیچیکس نبخشد مترجم گوید که چون از جانب استاد و از طرف
 من علیه استنادی ترجمه این رساله مامور بودم و الما مور معد و رولا لیسقط المیسر
 بالمعسور ترجمه این رساله برداخته و لولا امره طولی الله بقاءه و من کل سوء
 وقاه و جعله الله فداء و اهلك معانده و اخزاه بحق محمد و آله الهداه لکان الت
 فی عدم الخوض فی ذلك الجرام الملائم و الموجه المتهاجم و ما انا و ما خطری مع هذه
 المطالب الاعلیه و المراتب السنیه فان جئت مقبوله للطباع و مستحسنه للاسماء
 فالحمد لله منه و به و الیه اعلی الله مقامه و الا فلا ضری لصغری عن هذه المطالب
 و قصری عن هذه المراتب و انا العبد الجانی و الاسیر الفانی الذی ضعیف عمری یا
 للتشویف و الامانی محمود ابن محمد التبریزی عفی الله عن جرأتهما و فرع المتنجم
 فی صیحه يوم السبت رابع عشر شهر جمادی الاول من شهر سنه سنه و ثلثین بعد
 المائین و الالف من الهجرة النبویه فی دار الدنیا و لکریمائنا هاتان صاها الله و امیرها
 عن طوارق الحد ثانی و مصابیه الزمان و نوابیه الدهر الهوان بحق محمد و آله

الطاهرین حامدا و احياءا کراما صلوا

مستغفرا من ذنبا

